



محمد موسیٰ خان

آبیاری مقین بنی آبشاری فضل الہی

نصیحہ و نصح

گلستان

University Library

Aligarh.

SUBHANULLAH COLLECTION

فرہنگ

در سال ۱۳۰۴

بگاشن مطبعہ حمیدی واقعہ کپڑی رگن شد









[illegible]

میکنند  
 اگر در بعضی نسخ غیر متبهر  
 نقطه حر و قس تعریف لازم نمیشد  
 است که در رانته شده و در حاجت بدین  
 نیست ۱۱۲ و شرح فرستاده و غیره ۱۱۳  
 خدا بیاورد یا چه و آمده این  
 از اسامی فرستاد و اگر چه بنده خود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

منّت خدا می را غرور جل که طاعتش موجب قربت است و  
 شکر اندر شکر فرید نعمت هر نفسی که فرو می رود و محلات  
 و چون بر می آید مسترح ذوات پس در هر نفسی دو نعمت  
 موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب است

از دست و زبان که بر آید	کز عهد و شکرتش بر آید
-------------------------	-----------------------

عَمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ لَشُكْرٍ

بندہ یہاں بہ کہ تقصیر خوش  
عذر بد گاہ خدا آورد

در نه سزاوار حن و اندیش | اس تواند که بحب او در

Handwritten Persian text at the bottom of the page, likely a continuation or commentary related to the preceding section.

باران رحمت بچیا بش همه بر رسیده و خوان نعمت بیدار نشین  
 همه جاکشیده پروانه ناموس بندگان بگناه فاحش نذر و  
 و وطنیقه روزی بخطای مستکبر بر قطع

ای کرنی که از خزان غیب	گبر و ترسا و طایفه خور وای
دوستان را کج کنی محرم	تو که با دشمنان خط وای

فراتش باد صبار گفت تا فرشت ز مردین گت تر و دایه  
 ابر بحساری را فرموده تا بنات نبات را دمخت در زمین  
 بپر خور و درختان را بخلعت نوروزی قبای استبرق  
 در برگرفته و اطفال شاخ را بهت دوم و سوم شمع کلاه  
 شکوفه بر سر نهاده عصا ته تخته بقدرت او شهد فائق  
 شده و تخم خرمائی به تربیت او نخل با شق گشته قطع

ابرو باد و خورشید و فلک کار	تا توانی کف آری و غفلت نخوری
همه بهر تو سر گشته و فرمان بروا	شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود.

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود.

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود. در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در ذیل به شرح آن پرداخته می شود.

[illegible]

در آخر است از سر و بر کائنات <sup>لیکن</sup> مظهر موجودات رحمت عالمیان  
صفوت آدمیان <sup>تتمه</sup> و وزیران سلطنت

قَسِيمٌ قَسِيمٌ قَسِيمٌ قَسِيمٌ قَسِيمٌ

سَفِيحٌ مُطَاعٌ بِكَرِيمٍ

کشف اللہ لہ بحکامہ

بیت بلغ العلیٰ لایحکم الہ

صَلُّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

حسن جمیع فصائل

چہ پاک و برج مجاز اگر باشد نوح کشتی

نغمہ دیوانہ گشت را کہ وار و تیر و پستیا

که یکی از بندگان گنہگار پریشان روزگار دستِ اناست  
بامیدِ اجابتِ بدرگاهِ حُتِّ خداوندِ خَلِّ و علایمِ دارِ ایزدِ تعالی  
درو نظر نکند بازش بخواند بار دیگر اعراضِ منرااید  
بازش به تضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی گوید  
يَا مُلْكُ لِي قَدْ اسْتَحْيَيْتَ مِنْ عَبْدِي وَلَيْسَ لَهُ غَيْرِي  
و عویش را اجابتِ کردم و اُمیدش بر آوردم که از  
بسیاری دعا و گریه بنده همه شرم دارم بیت

پیش از این که در میان ما  
ما را با کسی که خود عیسی است  
با خود حال غریب و تنگ  
بیست و دو روز است که  
ایمان و یقین آن  
ساخته ایم تا به یکسر  
خبر باری موصوفه می  
کردن پس چون خداوند  
اعوان و افراسیاب

در این کتابچه  
که در این کتابچه  
تقدیر و کار کردن  
فرازی است  
به یادگیری  
و تفکر و عمل  
مسلم از دنیا  
برای آن قریب  
مقدمه خواند  
گردانید

از حاضرین آن فراموشی

داری بیچاره  
تو بیچاره داری  
ای گناه باری  
تو بیچاره



کرم بین و لطیف خداوندگار

عاکفان کعب جلالتش به تقصیر عبادت معنی شد که  
ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلت به جلالتش  
بتمیز مشرب که ما شرفناک حق شرفناک قطع

گرستی و صفت و زمین پر  
عاشقان کشتگان معشوقند

بیدل ز بی نشان چه گوید باز  
بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحبزادان سنجک بیست مرقبه فرو برده بود و در محراب  
مکاشفه مستغرق شده حالی که از آن معاملات باز آمد یکی از  
مجبّان گفت ازین بوستان که بودی چه تحفه گرامت  
کردی اصحاب را گفت پنجاه دواشتم که چون بدخست  
گل برسم دامنم پرکنم هدیه اصحاب را چون پرسیدم  
بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت قطعه

ای مرغ عشق ز پروانه بیا مود  
کان سینه ریحان شد و آواز نیامد

ای جهان که بزرگوار  
منه عبادت کن  
ای تو که مقرر این  
مستحق است از تو دور  
فراست است رفعت  
چنان مست این  
خود را به وضوح  
قرین جان و صفیاء

[illegible]

کتابخانه خانوادگی  
باب ۱۲  
باب ۱۳  
باب ۱۴  
باب ۱۵  
باب ۱۶  
باب ۱۷  
باب ۱۸  
باب ۱۹  
باب ۲۰  
باب ۲۱  
باب ۲۲  
باب ۲۳  
باب ۲۴  
باب ۲۵  
باب ۲۶  
باب ۲۷  
باب ۲۸  
باب ۲۹  
باب ۳۰  
باب ۳۱  
باب ۳۲  
باب ۳۳  
باب ۳۴  
باب ۳۵  
باب ۳۶  
باب ۳۷  
باب ۳۸  
باب ۳۹  
باب ۴۰  
باب ۴۱  
باب ۴۲  
باب ۴۳  
باب ۴۴  
باب ۴۵  
باب ۴۶  
باب ۴۷  
باب ۴۸  
باب ۴۹  
باب ۵۰  
باب ۵۱  
باب ۵۲  
باب ۵۳  
باب ۵۴  
باب ۵۵  
باب ۵۶  
باب ۵۷  
باب ۵۸  
باب ۵۹  
باب ۶۰  
باب ۶۱  
باب ۶۲  
باب ۶۳  
باب ۶۴  
باب ۶۵  
باب ۶۶  
باب ۶۷  
باب ۶۸  
باب ۶۹  
باب ۷۰  
باب ۷۱  
باب ۷۲  
باب ۷۳  
باب ۷۴  
باب ۷۵  
باب ۷۶  
باب ۷۷  
باب ۷۸  
باب ۷۹  
باب ۸۰  
باب ۸۱  
باب ۸۲  
باب ۸۳  
باب ۸۴  
باب ۸۵  
باب ۸۶  
باب ۸۷  
باب ۸۸  
باب ۸۹  
باب ۹۰  
باب ۹۱  
باب ۹۲  
باب ۹۳  
باب ۹۴  
باب ۹۵  
باب ۹۶  
باب ۹۷  
باب ۹۸  
باب ۹۹  
باب ۱۰۰

اول من بخت تمام / دوم من بخت تمام / سوم من بخت تمام / چهارم من بخت تمام / پنجم من بخت تمام / ششم من بخت تمام / هفتم من بخت تمام / هشتم من بخت تمام / نهم من بخت تمام / دهم من بخت تمام

این مدعیان طلبش بخیر اند	کان که خبر شد خبرش باز نیامد
قطع	
ای ترور خیال قیاس گمان هم	در هر چه گفته اند شنیدیم خوانده ایم
و قتر تمام گشت و بیایان سید عمر	ما همچنان توان صف تو مانده ایم
<p>و کریم پادشاه اسلام تا بیک بکر بن سعد بن زنگی فواید تیرت  و کرمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و  صبت سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الحبت حدش که  همچو شکری خورد و رفته غشاش که همچو کاغذ زر می برند  بر کمال فضل و بلاغت او حل نتوان کرد بلکه خداوند جهان  قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان و ناصر ایل کمان  تا بیک اعظم نظم نیرالدین ابو بکر بن سعد بن زنگی  خل الله تعالی فی أرضه رب أرضه و أرضه  بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت</p>	

این مدعیان طلبش بخیر اند / کان که خبر شد خبرش باز نیامد / ای ترور خیال قیاس گمان هم / در هر چه گفته اند شنیدیم خوانده ایم / ما همچنان توان صف تو مانده ایم / و قتر تمام گشت و بیایان سید عمر / و کریم پادشاه اسلام تا بیک بکر بن سعد بن زنگی فواید تیرت / و کرمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و / صبت سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الحبت حدش که / همچو شکری خورد و رفته غشاش که همچو کاغذ زر می برند / بر کمال فضل و بلاغت او حل نتوان کرد بلکه خداوند جهان / قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان و ناصر ایل کمان / تا بیک اعظم نظم نیرالدین ابو بکر بن سعد بن زنگی / خل الله تعالی فی أرضه رب أرضه و أرضه / بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت

این مدعیان طلبش بخیر اند / کان که خبر شد خبرش باز نیامد / ای ترور خیال قیاس گمان هم / در هر چه گفته اند شنیدیم خوانده ایم / ما همچنان توان صف تو مانده ایم / و قتر تمام گشت و بیایان سید عمر / و کریم پادشاه اسلام تا بیک بکر بن سعد بن زنگی فواید تیرت / و کرمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و / صبت سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الحبت حدش که / همچو شکری خورد و رفته غشاش که همچو کاغذ زر می برند / بر کمال فضل و بلاغت او حل نتوان کرد بلکه خداوند جهان / قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان و ناصر ایل کمان / تا بیک اعظم نظم نیرالدین ابو بکر بن سعد بن زنگی / خل الله تعالی فی أرضه رب أرضه و أرضه / بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت

صاوق نموده لاجرم کافه آنانم از خواص و عوام محبت او  
گراشیده اند که النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ رِبا ع

زانکه که ترا برین مسکین نظرست  
اگر خود هم عیب با برین بنده در

آیا که از آفتاب مشهور ترست  
چون که سلطان به پسند و بهترست

۱۵۳

<p>رسید از دست محبوبی بدستم          که از بوسه دلاویز بودم          و لیکن مدتی با گل نشستم          و گرنه من همان خاکم که هستم</p>	<p>گل خوشبوی در حمام روزی          بدو گفتم که شکلی یا عبیری          بگفتا من گله ناخیز بودم          جمال منشین در من اثر کرد</p>
---	---

اللَّهُمَّ مَتِّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطَوَّلِ حَيَاتِهِ وَضَاكِفِ  
ثَوَابِ جَمِيلِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَارْقُمْ دَرَجَ أَوْدَانِهِ وَوَلَّانِهِ  
وَدَقِّمْ عَلَى أَعْدَائِهِ وَسُنَانِهِ بِمَا تَلِي فِي الْقُرْآنِ مِنْ  
آيَاتِهِ وَأَمِنْ بَلَدَهُ يَا رَبِّ وَاحْفَظْ وَلَدَهُ قَطْعِي

[illegible]



کَفَرْتُ سَعْدًا لِّلَّهِ دَامَ سَعْدُهُ	وَاللَّهُ الْمَوْلَىٰ بِأَكْفَىٰ إِلَٰهَ الْغَضَبِ
كَذَلِكَ تَشْكُلُ لَيْبَةُ هَوَىٰ قُفْهَا	وَحُسْنُ كَلَامِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ الْفَضْلِ
ایزد و تعالیٰ و تقدس خطه پاک شیر از بهیمت حاکمان عادل و بهیمت عالمان عامل تازمان قیامت و ایمان سلامت نگه دار و قطعه	
عَلِيمٌ بِأَرْسِ عَمٍّ أَوْ تَبِيبٍ بِهَرِيبِ	تَابِرِشْنِ مَوْجِ تَوَایِ سَايَةِ خُدا
امروز کس نشان مدهد و سپید خاک	مانند آستان و رت ماسن را
بِتَبِيبِ بِأَرْسِ عَمٍّ أَوْ تَبِيبٍ بِهَرِيبِ	بر او بر خدای جهان آن فرین جزا
یارب ز باد قننه نگهدار خاک یارس	چند آنکه خاک را بود و باد را بقا
در سبب تالیف کتاب	
یک شب تامل یام گذشته می کردم و بر عسر تلف کرده	
تا سفت می خوردم و شکلاته قبول را بالماس آب دیده می سفتم	
و این بهیما مناسب حال خود می گفتم شنو	
هر دم از عسر میزد نفشی	چون نگه می کنم نما ندب

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*



مستحقان و از طرف دیگر  
 در اعمال صالحه و استقامت  
 از هر کسی که از این راه  
 مستحق و از طرف دیگر  
 در اعمال صالحه و استقامت  
 از هر کسی که از این راه  
 مستحق و از طرف دیگر

برگی عیشی بگو رخسار ز دست  
کس نیار در پس تو پیش ز دست  
عمر برون است و آفتاب تو ز  
اندکی ماند و خواجه غمت ره نهو  
ای تنیدست رفته در بازار  
ترسمت پر نیآوری دستار  
هر که فرسوع خود خور و بخوید  
وقت خرشش خوشه باید چید  
پند سعدی بگوش دل بشنو  
ره چنین است مرو باش و پرو

[illegible]

بعد از تامل مصلحت آن دیدم که در شصت و نه غزل نشینم  
و دامن صحبت فراهم چنیم و دفتر از گفتارهای پریشان شویم  
و من بعد از ایشان نگوییم محبت

زبان بریده کنی شسته صمغ و بکم | باز کسی که نباشد زبانش اندر حکم

یایکی از دوستان که در کجا و نه نشین من بودی و در حجره حلیمین برسم  
فدیم از در آمد چند آنکه نشاط ملاعت کرد و بساط مداعت گسترده  
بود این گفت و سر از انومی قیید برنگزتم زنجیده که کرد و گفت قطعه  
بازی کردن <sup>۱۲</sup> قیود کردن <sup>۱۳</sup>

ثبوت که امکان گفتار هست

۱- قلمرو و قلمروهای مختلف  
 ۲- قلمروهای مختلف  
 ۳- قلمروهای مختلف  
 ۴- قلمروهای مختلف  
 ۵- قلمروهای مختلف  
 ۶- قلمروهای مختلف  
 ۷- قلمروهای مختلف  
 ۸- قلمروهای مختلف  
 ۹- قلمروهای مختلف  
 ۱۰- قلمروهای مختلف

که فردا چه بپای اجل در رسد | بحکم ضرورت زبان در گشتی

کشتی او متعلقان منش بر حسب اقع مطلع گردانید که فلان غم  
کرده است و نیت جزم که بقیت عمر متکلف نشیند و خاموشی گویند  
تو نیز اگر توانی سرخوش گیر و محاببت پیش گفتا بعت عظیم  
صحبت قدیم که دم پر نیارم و قدم بر ندارم مگر آنکه که سخن گفته شود  
بعادت مالوف و طریق معروف که آزدون دل دوستان  
جمل ست و کفارت یمن مهمل خلاف راه صوابت و عکس را  
اولی الالباب و ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی کام قطع

کلمید و رنج صاحب هنر  
که جو هر فرشت است یا پیلور

زبان در دهان خردمندست  
چو در بسته باشد چه داند کسی

قطر

بوقتِ صلحت آن به که در سخن کوشی  
بوقتِ گفتن و گفتن بوقتِ خاموشی

اگر چه پیش خرومند فانی است  
و در هر طریقه عقل است مرفوعین

[illegible]

صاحبانِ خزائن  
نامِ حضرت  
بیتِ نبویہ  
بیتِ محمدی

۱۲۰۰  
 ۱۱۰۰  
 ۱۰۰۰  
 ۹۰۰  
 ۸۰۰  
 ۷۰۰  
 ۶۰۰  
 ۵۰۰  
 ۴۰۰  
 ۳۰۰  
 ۲۰۰  
 ۱۰۰  
 ۰

۱۔ بھارت کے  
 ۲۔ وزارت داخلہ  
 ۳۔ وزیر اعلیٰ  
 ۴۔ چیف منسٹر  
 ۵۔ وزیر خزانہ  
 ۶۔ وزیر صنعت  
 ۷۔ وزیر مواصلات  
 ۸۔ وزیر تعلیم  
 ۹۔ وزیر صحت  
 ۱۰۔ وزیر آب و ہوا  
 ۱۱۔ وزیر زمین  
 ۱۲۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۱۳۔ وزیر تجارت  
 ۱۴۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۱۵۔ وزیر مواصلات و  
 ۱۶۔ وزیر تعلیم و  
 ۱۷۔ وزیر صحت و  
 ۱۸۔ وزیر آب و ہوا  
 ۱۹۔ وزیر زمین  
 ۲۰۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۲۱۔ وزیر تجارت  
 ۲۲۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۲۳۔ وزیر مواصلات و  
 ۲۴۔ وزیر تعلیم و  
 ۲۵۔ وزیر صحت و  
 ۲۶۔ وزیر آب و ہوا  
 ۲۷۔ وزیر زمین  
 ۲۸۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۲۹۔ وزیر تجارت  
 ۳۰۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۳۱۔ وزیر مواصلات و  
 ۳۲۔ وزیر تعلیم و  
 ۳۳۔ وزیر صحت و  
 ۳۴۔ وزیر آب و ہوا  
 ۳۵۔ وزیر زمین  
 ۳۶۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۳۷۔ وزیر تجارت  
 ۳۸۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۳۹۔ وزیر مواصلات و  
 ۴۰۔ وزیر تعلیم و  
 ۴۱۔ وزیر صحت و  
 ۴۲۔ وزیر آب و ہوا  
 ۴۳۔ وزیر زمین  
 ۴۴۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۴۵۔ وزیر تجارت  
 ۴۶۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۴۷۔ وزیر مواصلات و  
 ۴۸۔ وزیر تعلیم و  
 ۴۹۔ وزیر صحت و  
 ۵۰۔ وزیر آب و ہوا  
 ۵۱۔ وزیر زمین  
 ۵۲۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۵۳۔ وزیر تجارت  
 ۵۴۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۵۵۔ وزیر مواصلات و  
 ۵۶۔ وزیر تعلیم و  
 ۵۷۔ وزیر صحت و  
 ۵۸۔ وزیر آب و ہوا  
 ۵۹۔ وزیر زمین  
 ۶۰۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۶۱۔ وزیر تجارت  
 ۶۲۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۶۳۔ وزیر مواصلات و  
 ۶۴۔ وزیر تعلیم و  
 ۶۵۔ وزیر صحت و  
 ۶۶۔ وزیر آب و ہوا  
 ۶۷۔ وزیر زمین  
 ۶۸۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۶۹۔ وزیر تجارت  
 ۷۰۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۷۱۔ وزیر مواصلات و  
 ۷۲۔ وزیر تعلیم و  
 ۷۳۔ وزیر صحت و  
 ۷۴۔ وزیر آب و ہوا  
 ۷۵۔ وزیر زمین  
 ۷۶۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۷۷۔ وزیر تجارت  
 ۷۸۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۷۹۔ وزیر مواصلات و  
 ۸۰۔ وزیر تعلیم و  
 ۸۱۔ وزیر صحت و  
 ۸۲۔ وزیر آب و ہوا  
 ۸۳۔ وزیر زمین  
 ۸۴۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۸۵۔ وزیر تجارت  
 ۸۶۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۸۷۔ وزیر مواصلات و  
 ۸۸۔ وزیر تعلیم و  
 ۸۹۔ وزیر صحت و  
 ۹۰۔ وزیر آب و ہوا  
 ۹۱۔ وزیر زمین  
 ۹۲۔ وزیر کھیتی باڑی  
 ۹۳۔ وزیر تجارت  
 ۹۴۔ وزیر صنعت و تجارت  
 ۹۵۔ وزیر مواصلات و  
 ۹۶۔ وزیر تعلیم و  
 ۹۷۔ وزیر صحت و  
 ۹۸۔ وزیر آب و ہوا  
 ۹۹۔ وزیر زمین  
 ۱۰۰۔ وزیر کھیتی باڑی

با مژگان که خاطر باز آمدن بر برای نشستن غالب بر دیدش  
 و امنی گل و در میان و سنبل و خنجر آن مشه ارم آورده و آهنگ  
 رجوع کرده گفتم گل بوستان را چنانکه دانی بستانی عهد  
 گلستان را دانی نباشد و کیمان گفته اند هر چه نیاید  
 بستی را شاید گفتا بری چیت گفتم برای زربت ناظران و  
 فصاحت حاضران کتاب گلستان تو انم تصنیف کردن که  
 باد خنجران را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش  
 زمان عیش و معیش را بطیش خریف مبدل نکند قطعه

<p>بچہ کا رأیت ز گل طبعے گل بہین چنبرہ ز خوش شہا</p>	<p>او گلستان من بہر ورے وین گلستان ہمیشہ خوش شہا</p>
--	--

حالی که من اینجاکم بگفتم و امن گل برخت و در دامنم آویخت  
که الکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَى <sup>فصله</sup> و و همان روز اتفاق  
بیاض افتاد و حسن معاشرت و آداب معاشرت و لباسی که

[illegible]



دولت کی خاطر  
خاندان صفوی  
کے تمام راز  
میں سے  
کچھ راز  
کو بھی  
کھلا کر  
دیا  
تھا  
مگر  
اس  
کے  
بغیر  
کوئی  
بھی  
راز  
نہیں  
کھلا  
تھا  
مگر  
اس  
کے  
بغیر  
کوئی  
بھی  
راز  
نہیں  
کھلا  
تھا

[illegible][illegible]

اسیدست کہ روی طالع نکشد  
علی الخصوص کہ دیشیا چہ ہا پوش

ازین سخن گفتمان می شناسیت  
بنام سحر او یکسر بدین گشت

وَالْأَكْبَرُ كَبِيرُ فَخْرٍ أَلِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ طَالِ السُّعْمَرَةُ

دیگر و شش فکر من از نبی جمالی سرینیار و ویدہ پان

از پشت پای خالت برنار دو و زمره صاحب نظران

متخلی نشو، ہاں کہ متخلی گر دو روز وقتا اس کے عالم عادل

[illegible]

سفر و سوز و گریه و سرگشته و بیقرار

ملفوظات العزیز فی الفضل العجب لایہا السحاب بدین مین ملک  
 یامی شاہ ۱۲

ملک خواص باریک نگر الدولہ والدین عیادت الاسلام و امینین

عمدة الملوك والسلاطين ابی یکریم ابی نصر

أَطَالَ بِشَعْرُهُ وَأَجَلَّ قَدْرُهُ وَشَرَحَ صِدْرُهُ وَضَاعَفَ كَرَمُهُ

در آواز کند - خدا عباد و مهربانان را و به جای پیغمبر و ائمه و مریدان و اولاد و جانشینان

گفتند طاعت و شکر است

اسید است که روی طالع نکش  
 ازین سخن که گستان طبعی و انگلیست  
 علی الخصوص که ویشا چه بپوش  
 بنام سحر ابو بکر سعید بن انگلیست  
 ذکر اسیر کبیر خیر الدین ابی بکر بن ابی نصر طلال الشمره  
 دیگر و شش فکر من از بی جمالی سر بر نیار و و دیده یار  
 از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحب نظران  
 متجلی نشود مگر آنکه متحلی گردد و بزیر قبول اسیر کبیر عالم عادل  
 مظفر و منصوب طبعیت سر بر سلطنت مشیر تدبیر مملکت که من الفقر  
 ملاذ الغرام فی الفضل محب لالتقاء افتخار آل بدین عین الملک  
 ملک خواص باریک فخر الدوله والدین غیاث الاسلام و المسلمین  
 عمده الملوک و السلاطین ابی بکر بن ابی نصر  
 اطلال الشمره و اجل قدره و شرح صدره و ضاعت کبره  
 که مدح اکابر آفاق است و مجموع مکارم اخلاق شجر  
 هر که در سایه عنایت اوست  
 گنشت طاعت و دشمن دوست





<p> هر که گردن بدعوی افرارد  سعدی افتاده است و آزاد  اول ندیشه و انگهی گفتار <sup>در سر</sup> </p>	<p> خویشتن را بگردن اندازد  کس نیاید بخیگ افتاده  پامی پیش آید دست و پس دیوار </p>
--	--

معنی درنگ بسیار میکنند و شستم را بسی منتظر میاید و تا دوی تقریبی کند  
 بزجر چو نشیند و گفت اندیشه کردن چو گنجیم به از پیشانی خوردن که چهره نظم

سختندان پرورده پیر کهن	بیندیشد انگه بگوید سخن
مزن بی تامل بگفت ارم	نگو گوی گرد پر گوی چشم
بیندیش و انگه بر آفر نفس	وزان پیش بس کن گویند بس
بنطق آدمی بهتر است از دواب	دواب از تو به گر نگوئی صواب

فکیف نظر اعیان حضرت خداوندی غرضه که مجمع اهل دل است مرکز  
 علمای تبحر اگر در سیاق سخن لیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت جاتا  
 بحضرت عزیز آورده و شبهه در بار جوهریان جوئی تیار و چراغ پیش آفتاب  
 پر تویی ندارد و مناره بلند بر دهن کوه اللوندیست نماید شش

هر که گردن بدعوی افرازد	خویشتن را بگردن اندازد
سعدی افتاده است و آزار	کس نیاید بجنب افتاده
اول اندیشه و انگهی گفتار	پای پیش آمدست و پس دیوار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

شاه هم من ولی نه در کنعان	محل بنیم ولی نه در بستان
لقمان گفت یک از که آمیختی گفت تا میانیا یان که تا جانی بنیند پامی بنیند	قدیم الخرد و بح قبل الوعج مصرع مرویت بیازامی اگر زن کن
چه زنده پیش باز روین جنگ	اگر چه شاطر بود خرد و سن جنگ
لیک نوشت در مصاف بلنگ	گر به شیرت در گرفتن موش
تا با عمو دوست اخلاق بزرگان چشم از غائب یروستان بپوشند و در افتاشی	جرائم که تران نکوشند کله چند بطریق اختصار از نو آرد و نهال شعر و حکایات
در شیر ملوک ماضی جهم الله درین کتاب سج کرویم و برخی از عمر گرانمایه بود	ترجیح موجب تصنیف کتابین بود و بالله التوفیق قطع
ز ما هر ذره خاک افتاده جانی	بماند سالها این نظم و ترتیب
که هستی را نمی بینم بستانی	غرض نقشی ست که مایا دماند
کند در کار درویشان دعائی	مگر صاحب دل روزی هست
اسمان نظر در ترتیب و تندی جواب بیجا و سخن را هست و تا مرین و ضه غنا	

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

این کتاب به دست صاحب این  
کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری  
در شهر تبریز  
تألیف شده است

و حدیقه لیلای چون بهشت بهشت باب اتفاق افتاد ازین سبب مختصر کرده ام  
ملاست نجات و الله اعلم بالصواب فی الیکه المرجع والمآب

باب اول در سیرت پادشاهان	باب دوم در اخلاق درویشان
باب سوم در فضیلت قناعت	باب چهارم در فوائد خاموشی
باب پنجم در عشق و جوفی	باب ششم در ضعف و پیری
باب هفتم در تأثیر تربیت	باب هشتم در اذیت صحبت
مثنوی در اندک زمان وقت خوش بود	ز بهر بخت ششصد و پنجاه و شش بود
مرادمان نصیحت بود و دو گفتم	حوالت با خدا کردیم و در قسیم

باب اول در سیرت پادشاهان

حکایت پادشاهی را شنیدیم که بکشتن اسیری شارت کرد و چاره در  
بیدی ملک او شام و اوان گرفت و شط گشتن که گفتند  
از زبان بشوید هر چه در دل دارد بگوید

دست بگیرد و سرش را بشوید

این کتاب به دست صاحب این  
کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری  
در شهر تبریز  
تألیف شده است  
این کتاب به دست صاحب این  
کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری  
در شهر تبریز  
تألیف شده است  
این کتاب به دست صاحب این  
کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری  
در شهر تبریز  
تألیف شده است

این کتاب به دست صاحب این  
کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری  
در شهر تبریز  
تألیف شده است













[illegible]













فی الجمله مقبول نظر سلطان آمد که حال صورت و معنی داشت و خبر و بیان  
گفته از تو نگری به سرست بهال و بزرگی عقل است و بهال ناهنجاری  
بر منصب و حسدی برود و بجایاتی متهم کردند و در کشتن او سعی نموده  
و دشمن میزدند و چه مهربان باشد و دو ملک سپید که موجب شمی ایشان  
و حق تو نیست گفت در سایه دولت خدا و شمی ام ملک به گنازار غنی کرد  
و هر کس که رضی نشود از انزال نعمت دولت و اقبال خداوندی بانی باد

حضور را چه کنم کوز خود بیج در  
که از مشقت او ز هر گسبان است

توانم اینک نیازم اندرون  
بسیار پی می جویند نیست

مقبلاً ن راز و ان نعمت جہ  
چشمہ آفتاب اچہ گناہ  
کو رہتر کہ آفتاب سیام

شود بخمان باز و خواست  
از این بند بر روز ششم  
راست خواهی هر از ششم

حکایت بی راز را که حکایت کنند که دست لطافت و مال عیست  
وراز کرده بود و جوهر و اویست آغاز با پچاقی که خلق از مکاره فطرتش بچنان

پیشرفت و ترقی









اسم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در این کتاب مذکور است

نهایت لطف و کرم باشد و با غلام را بدیدار انداختند و بخت  
 غوطه خور و از آن پس مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند و بدو دست  
 کشتی آویختند چون برآمد بگوشه بست و قرار یافت ملک را عجب آید پس که  
 چه بود گفت از اول محنت غرق شدن ندیده بود و قدر سلامت  
 کشتی ندانسته و همچنین قدر عافیت کسی اندک به پستی گرفتار آید قطعه

ای سیر زمان چون خوش بنیام	مفتوح است آنکه نیز ویک ز کشت
حوران بهشتی را درونج بود اعرا	از دوزخیان پس انحراف است
فرق است میان آنکه یارش دریم	با آنکه دو چشم انتظارش بر در
حکایت یکی از ملوک عجم رخبر بود در حالت پیری امید زنگانی	قطع کرده که بهاری از دور درآمد و بشارت داد که فلان قلعه ابدولت خدو
بجشادیم و دشمنان اسیر آمدند و سپاه و رعیت آن طرف بجملگی مطیع فرمان	ملک نفسی سر بر آورد گفت این ده هزار است دشمنانم است یعنی واران
قطعه درین امید بشیر و بیخ عمر عزیز	که آنچه در دلم است از دم فراز آید

این کتاب در بیان حال و سیرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است  
 و در این کتاب از کرامات و معجزات آن بزرگوار علیه السلام  
 بسیار مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است  
 و در این کتاب از کرامات و معجزات آن بزرگوار علیه السلام  
 بسیار مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است

این کتاب در بیان حال و سیرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است  
 و در این کتاب از کرامات و معجزات آن بزرگوار علیه السلام  
 بسیار مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است









زیادت شد و ملتی بر آن فرید کرد و پیش درویش فرستاد و درویش  
 آن نقد و جنس را باندک مدت بخورد و پریشان کرد و باز آمد پیش  
 قرار و گفت از اوگان گیر و مال ای صبر و دل عاشق نه آب غریب  
 و در حالیکه ملک ابروای او شده و حال گرفته بود هم برآمد و روی از در محکم کشید  
 اینجا گفته اند صاحب فطرت و خیرت که از حدیث و عدولت پادشاهان چند باید بود که  
 غالب است ایشان مملکت امور ملک متعلق باشد و تحمل از دعام عوام نکنند  
 حرامش بود نعمت پادشاه که هنگام فرصت ندارد نگاه  
 مجال سخن مانند بسینی ز پیش به پیوده گفتن مبر قدر خویش  
 گفت این گدای شترخ چشم سبزر را که چندین نعمت بچندین مدت بر انداخت برانید که  
 خزینه بیت المال همه ساکین است نه طایفه خوانشیا طین است  
 ابلهی که روز روشن شمع کافوری شد از دوی کش شب و غن نماند و چراغ  
 یکی از وزرای ناصح گفت ایچداوند مصلحت آن می بینم که چنین کس از او چه گفت  
 به قاریق مجاز از بهر تاد و رفق ارف کنند اما آنچه فرمودی از جزو منع شایسته است

و در این وقت که ملک ابروای او شده و حال گرفته بود هم برآمد و روی از در محکم کشید  
 اینجا گفته اند صاحب فطرت و خیرت که از حدیث و عدولت پادشاهان چند باید بود که  
 غالب است ایشان مملکت امور ملک متعلق باشد و تحمل از دعام عوام نکنند  
 حرامش بود نعمت پادشاه که هنگام فرصت ندارد نگاه  
 مجال سخن مانند بسینی ز پیش به پیوده گفتن مبر قدر خویش  
 گفت این گدای شترخ چشم سبزر را که چندین نعمت بچندین مدت بر انداخت برانید که  
 خزینه بیت المال همه ساکین است نه طایفه خوانشیا طین است  
 ابلهی که روز روشن شمع کافوری شد از دوی کش شب و غن نماند و چراغ  
 یکی از وزرای ناصح گفت ایچداوند مصلحت آن می بینم که چنین کس از او چه گفت  
 به قاریق مجاز از بهر تاد و رفق ارف کنند اما آنچه فرمودی از جزو منع شایسته است

و در این وقت که ملک ابروای او شده و حال گرفته بود هم برآمد و روی از در محکم کشید  
 اینجا گفته اند صاحب فطرت و خیرت که از حدیث و عدولت پادشاهان چند باید بود که  
 غالب است ایشان مملکت امور ملک متعلق باشد و تحمل از دعام عوام نکنند  
 حرامش بود نعمت پادشاه که هنگام فرصت ندارد نگاه  
 مجال سخن مانند بسینی ز پیش به پیوده گفتن مبر قدر خویش  
 گفت این گدای شترخ چشم سبزر را که چندین نعمت بچندین مدت بر انداخت برانید که  
 خزینه بیت المال همه ساکین است نه طایفه خوانشیا طین است  
 ابلهی که روز روشن شمع کافوری شد از دوی کش شب و غن نماند و چراغ  
 یکی از وزرای ناصح گفت ایچداوند مصلحت آن می بینم که چنین کس از او چه گفت  
 به قاریق مجاز از بهر تاد و رفق ارف کنند اما آنچه فرمودی از جزو منع شایسته است







فردی که در این کتاب است

اگر صد سال گزشتش فروزد	اگر یک دم در وقت سپوزد
آنکه ندیم حضرت سلطان از زیاده و باشد که بشود و حکما گفته اند از نون	باید که نون بر هزار باید بودن که وقتی بسطای بر بخندد و دیگر وقت بدست
خلعت و بند و گفته اند ظرافت بسیار نه بر میان است و عیب حکیمان	تو بر سر قدر خویشین پیشش
حکایت یکی از فقهای شکایت روزگار را میسازد و نیز درین آیه که حکما گفته اند	بازی و ظرافت به نیکان بگذار
و عیال بسیار طاقت بار فاقه نمی آرد و بارهاوردلم آمد که بر ایمنی بگیرد و نقل کنم تا	در آن صورت که زندگانی کنم کسی را بر نیک و بدین اطلاع نباشد
بسیار نه خفتش کنی اندک نیست	بسیار بلبل که بر کس نگر نیست
با و از شامت اعدای اندیشم که طبعه در قفای من بخت بند و سعی مرا	در حق عیال بر عدم مروت حمل کنند و گویند قطع
همین آن بی حیثیت را که هرگز	نخواهد دید و در دوشه بخت
که آسانی گزیند خویشین را	زن و فرزند بگذارد به سختی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم



و درین علم محاسبت چنانکه معلوم است چیزی داریم اگر بخواهیم آنها مشغول معین

شود که موجب جمعیت خاطر باشد بقیت عمر از عهده شکر آن بیرون آمدن

و گفتیم عمل پادشاه ای برادر و وطرف دار دوست و هم تنی تبارین

بیم جان خلایق را می خرد و زندان باشد بدان امید شمع این بیم شین قطره

کس نباید بخانه درویش  
که خست سراج زمین باغ بده

یا قیوم غنیمت را می شناسد

گفت این موافق حال من بگفتی و جواب سوال من بنیاد روی

تفتیش که کجاست و در زودش از حیانت بلزد و سر

راستی موجب رضای خداست

کس نگوید که گم شد از راه راست

مکمل گویند که چهار کس از چهار کس که این مجتهد عراقی از سلطان فتح و وزیر ماسیان

ماسق از غماز و روستی از محتسب آنرا که حسا پاکست از محاسبه هم پاک قطع

من مباح زوی عمل اگر خواہے کہ روز بروز سودا شد بجان شمشک

تو پاک باش و اور مدار کس پاک  
زنده جامه ناپاک گاه زمان برنگ

۴۹  
تذکرہ جامعہ  
پیشانیہ پیشانیہ  
پیشانیہ پیشانیہ  
پیشانیہ پیشانیہ  
پیشانیہ پیشانیہ  
پیشانیہ پیشانیہ

لشاه در علم  
خبر از این دولت که بود او را  
دست فرزند و پسر

10

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

فارسى زبان

از طرف  
مقامات  
مختصه

بہارِ حق و حقیقت

من توارث منصب  
من توارث منصب

ویرم و وقت بقا ای بند

انٹرنیٹ حکومت کی ویب سائٹ پر

مجلس شورای اسلامی

۱۸ تاروے ۱۹  
 بیاض بنی  
 شہ ۱۱  
 برادر ۱۲  
 بجاہ ۱۳  
 ط ۱۴  
 خواجہ ۱۵  
 اقاقت ۱۶  
 در صورت اول ۱۷  
 بیاض بنی ۱۸

گفت حکایت دو پاهای مناسب حال است که دیدندش گریان و بختیاری  
فغان و خیران کسی گفتند که چه آفت است که موجب غم است گفتند هم که شیر آید

بگیر گفت ای سفیر را بشیر چه مناسب است و او را با توجہ میباید

وقت خاموش اگر خود را بی غیرش گویند که این چه سحر است و گرفتار کیم کرد

خلیص من گشتد که تفتیش حال من کن و تا تریاق از عراق آورده شود و اگر

روز بود که این فصل است و دیانت و تقوی و امانت و کبریا و شجاعت و

عبدان گوشت نشین اگر انجم برتست بخلاف آن تفریک کنند و در معرض

طالب پادشاہ آئی درخالت کرامچال ہفتالت پادشاہ آئی

سہم کر ملک قناعت را حاصل است کہ بہر ترک ساست گوئی فرو

۴۰

۴۱	۴۲
----	----

یہاں درج کیے گئے ہیں

حق این سخن بنید و بهم برآمد و روی از حکایت بن و در هم سپید عجم

بر این نیز گفت که اینچنین عمل کفایت نمی کند و در این راه علمای

ستان و زوزندان بخاریند که بر سفره همه دشمنان دوست نمایند و طعمه









فی الجمله ششم از هر یکی سخن نیمه تا حدیث از این میان آید و گفته قطع

چو جرم دید خداوند سابق الا نعام که بنده در نظر خویش خواریب

خدا می است مسلم بزرگوار می و سلم که جرم بیند و تان برقرار میب

حاکم این سخن اعظم پسندید و اسباب معاش باین فرمود تا باز بقاعده

میشا دارند و محبت ایام تعطیل وفا کنند شک نیست گفته و زیر

خدمت پسیم و عذر چهارت بخوانم و گفته قطع

چو کعبه حاجت از و یارید روند خلق بدیدارش از بسی سنگ

تراختل نشان بساید کرد که هیچکس نرسد بر خست بی بر سنگ

حکایت ملکه اوده گنج فراوان از پدر میراث یافت دوست کرد

برشاد و داد سخاوت برادر و نعمت بدین بر سپاه و رعیت بر خست قطع

نیاساید شام از طلبه عود بر آتش نه که چون عنبر بود

بزرگی بادت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانه نه نزد

یکی از جلسای بی تدبیر پیش آغاز کرد که ملوک پیشین مرین نعمت را به

در این کتاب از هر یک سخن نیمه تا حدیث از این میان آید و گفته قطع  
چو جرم دید خداوند سابق الا نعام که بنده در نظر خویش خواریب  
خدا می است مسلم بزرگوار می و سلم که جرم بیند و تان برقرار میب  
حاکم این سخن اعظم پسندید و اسباب معاش باین فرمود تا باز بقاعده  
میشا دارند و محبت ایام تعطیل وفا کنند شک نیست گفته و زیر  
خدمت پسیم و عذر چهارت بخوانم و گفته قطع  
چو کعبه حاجت از و یارید روند خلق بدیدارش از بسی سنگ  
تراختل نشان بساید کرد که هیچکس نرسد بر خست بی بر سنگ  
حکایت ملکه اوده گنج فراوان از پدر میراث یافت دوست کرد  
برشاد و داد سخاوت برادر و نعمت بدین بر سپاه و رعیت بر خست قطع  
نیاساید شام از طلبه عود بر آتش نه که چون عنبر بود  
بزرگی بادت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانه نه نزد  
یکی از جلسای بی تدبیر پیش آغاز کرد که ملوک پیشین مرین نعمت را به

در این کتاب از هر یک سخن نیمه تا حدیث از این میان آید و گفته قطع  
چو جرم دید خداوند سابق الا نعام که بنده در نظر خویش خواریب  
خدا می است مسلم بزرگوار می و سلم که جرم بیند و تان برقرار میب  
حاکم این سخن اعظم پسندید و اسباب معاش باین فرمود تا باز بقاعده  
میشا دارند و محبت ایام تعطیل وفا کنند شک نیست گفته و زیر  
خدمت پسیم و عذر چهارت بخوانم و گفته قطع  
چو کعبه حاجت از و یارید روند خلق بدیدارش از بسی سنگ  
تراختل نشان بساید کرد که هیچکس نرسد بر خست بی بر سنگ  
حکایت ملکه اوده گنج فراوان از پدر میراث یافت دوست کرد  
برشاد و داد سخاوت برادر و نعمت بدین بر سپاه و رعیت بر خست قطع  
نیاساید شام از طلبه عود بر آتش نه که چون عنبر بود  
بزرگی بادت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانه نه نزد  
یکی از جلسای بی تدبیر پیش آغاز کرد که ملوک پیشین مرین نعمت را به





پنج بیه که سلطان ستم روا دارد	ز نیشگر بایش هزار مرغ بسج
حکایت علی را شنیدم که خانه عیسی را بکردی تا خزینه سلطان آباد	نیکو بزرگو را حکا گفته اند هر که خدای غرور را بسیار دانا دل خلقی بدست آورد
خداوند تعالی همان خلق را بر کار دانا و دانا روزگارش بر آورد	آتش سوزان نکند بپسند
چون کند و دود دل ستمند	چشمه حیوانات که بیدار شد فلان جانور با اتفاق بار که شیر مرغ و قشوی
مسکین خج اگر چه نیست	چون بار می برود عزت
گاهان و شران بار برد	به زانو میان مردم آرد
باز آمدیم بحکایت ز رعا فاعل نیک ملک طری از دایم اخلاق او	بهر آن معلوم گشت در گنج کشید و با نواع عقوبت نکشت قطعه
حاصل نشود رضای سلطان	تا خاطر سبب گان نجوی
خواهی که خدای بر تو بخشد	با خلق خدای کن نکونی
آورد اند که کی از ستم پدگان سر و گشت مصالح تامل کرد گفت قطعه	

اول دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 دوم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 سوم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 چهارم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 پنجم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 ششم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 هفتم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 هشتم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 نهم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد  
 دهم دفعه نانی بود که سلطان ستم روا دارد

در آستان خطایب  
 در آستان خطایب  
 در آستان خطایب





















[illegible]

چنانکه دست بدست است ملک با  
دستهای دیگر همچنین نخواهد رفت  
حکایت یکی در صفت کشتی گرفتن سرآمده بود سه صد و شصت بند  
فاخر داشتی و هر روز از آن نوعی گرفتگی مگر گوشه خاطرش با جمال یکبار  
شاگردان سبلی داشت سه صد و پنجاه و نه بندش در آموخت مگر یکی بند که  
و تعلیم آن دفع انداختی و تاخیر کردی فی الجمله پسر در قوت و صفت سرآمده  
و کسی از زمان او با او مکان مقاومت نبود تا بحدی پیش ملک  
آن وزیر کار گفته بود که ائساد و فضیلتی که برست از روی بزرگست و حق پرست  
و اگر نه بقوت از و کمتر نیست و بصفت با او برابر هم ملک را این سخن دشوار آمد  
و نمود و با هم صاعقت کنند مقامی شش تربیت کردند و ارکان دولت و اعیان  
حضرت زور آوران روی زمین حاضر شدند پسر چون پل است درآمد  
بصفتی که اگر کوه روین بودی از جای بر کنده می آید و دانست که چون  
بقوت از و برتر است بدان بند غریب که از روی پنهان داشته بود با و می آید  
بصرف آن نه نیست و هم برآمد ائساد از زمینش بدو دست بالای سر برد

آزادی و استقلال  
باید مرا داشت  
چون که ما را داشت  
ما را داشت  
ما را داشت













۵۹  
الحق تعالیٰ کی قسم  
تقریر دیکھو کہ دولہا کا  
ہاتھ ۱۲ سال  
مگر دیکھو کہ  
خیر القادسی  
آپسیدہ ہاتھ ۱۲  
دفعہ لکھو کہ

و شورش را در دیوان نوری بیافتند ملک مودت را بزندش و تقی گفتند حاجتین

و روم و هم چرا گفت گفت اینخداوند روی زمین سخنی مانده است خدمت

بگویم اگر راست نباشد بهر عقوبت که خواهی شر او را نم گفت آن چیست قطعاً

عربی گرت ماست پیش آورد

اگر است میخوابی ازین شنو

جهان دیده بسیار گوید و روح

ملک اخذہ گرفت گفت ازین راست بر سخن با عیمر او باشد نگفته است

فرمود تا آنچه بامول اوست مهتیا دارند و بدل خوشی او را کسب کنند

حکایت کی از پسران ہارون الرشید پیش در آئینہ آلود

در اقلان سرشتک و دوشنام ما و داود و ابی اسحاق و ابی

دولت را وقت خرامی چنین کسی چه باشد بی اشارت بلیستن کرد و

بی زبان بریدن و ویلری مبصارت و همی هارون گفت می پسر

است که سخنی و از نتوانی نویسنش و شناسم ما و ده چند اسم از حد و

وَالْمَدِينَةُ كَمَا رَأَيْتُهَا لَمَّا جِئْتُهَا وَكَأَنِّي رَأَيْتُهَا لَمَّا جِئْتُهَا وَكَأَنِّي رَأَيْتُهَا لَمَّا جِئْتُهَا

[illegible][illegible]



حکایت و برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگر یکی بازو خورد  
 یاری این نو انگار گفت در پیش که چرا خدمت کنی تا از مشقت کار کردن برآی  
 گفت تو چرا کار کنی تا از لذت خدمت رستگاری یابی که خردمندان  
 گفته اند که نان جو خوردن و نشستن که کمترین بخدمت است

بخدمت آنگاه گفته کردن حمید	باز دست بر شینه پیش امیر قطعه
عمر گرامت پایه درین صورت شد	تا چه خورم صیفت چه پوشم شتا
ای شکم خیره بنانه بساز	تا بکنی پشت بخدمت دوتا

حکایت کسی مرده پیش نوشین بان عادل برد و گفت شنیدم که  
 فلان دشمن خدا متعالی برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا گذشت فرو

اگر بر عهد و جای شادمانی است	که زندگانی باینز جا ودانی نیست
------------------------------	--------------------------------

حکایت گروهی حکما در بارگاه کسری به مجلسی و سخن می گفتند و وزیر  
 که همسر ایشان بود خاموش بود و سوال کردندش که با مادرین بحث چرخ  
 گفتی گفت وزیران بر شال اطباء و طبیبان بودند مگر چه گفتیم

و برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگر یکی بازو خورد  
 یاری این نو انگار گفت در پیش که چرا خدمت کنی تا از مشقت کار کردن برآی  
 گفت تو چرا کار کنی تا از لذت خدمت رستگاری یابی که خردمندان  
 گفته اند که نان جو خوردن و نشستن که کمترین بخدمت است  
 بخدمت آنگاه گفته کردن حمید  
 باز دست بر شینه پیش امیر قطعه  
 تا چه خورم صیفت چه پوشم شتا  
 تا بکنی پشت بخدمت دوتا  
 حکایت کسی مرده پیش نوشین بان عادل برد و گفت شنیدم که  
 فلان دشمن خدا متعالی برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا گذشت فرو  
 اگر بر عهد و جای شادمانی است  
 که زندگانی باینز جا ودانی نیست  
 حکایت گروهی حکما در بارگاه کسری به مجلسی و سخن می گفتند و وزیر  
 که همسر ایشان بود خاموش بود و سوال کردندش که با مادرین بحث چرخ  
 گفتی گفت وزیران بر شال اطباء و طبیبان بودند مگر چه گفتیم

اینها را در کتابهای دیگر هم دیده ام







و از بام جوشن بقبر خندق در اندازند یکی از وزرای شیک محضر آنجا بود و در  
 شفاعت بر زمین نهاد و گفت سیا و پیچاره را درین خطائی نیست که سا  
 بندگان بنوازش خداوندی مینمودند گفت اگر در مقام وضت او شبی تا خیر  
 کردی چه شدی که من او را افرون ترازه های کنیزک بدادمی گفت ای  
 آنچه فرمودی معلوم است لیکن نشنیدی که حکما گفته اند درین مثنی قطعه

نقشه سوخته در چشمه روشن چو رسد  
تو پندار که از پیل و مان ایند شد

ملک این لطیفه سپید آمد و گفت اکنون سیاه را بتو بخشیدم کنیزک را  
پس منم گفت کنیزک را هم بسیار بخش که نیم خورده آید هم او را شایسته قطع

ہرگز اور بدوستی پسند  
شہ راول نخواہد آئے لال

کہ رود چاہے ناپسند  
شیم خور و دہان گسند

تکامیت اسکندر رومی را پسیدند و بار مشرق و مغرب را  
تخت گزینی که ملوک پیشین را خستادند و عمر و ملک لشکر پیش ازین

و چنین مژگی میسر نشد گفت بعون خدای عزوجل هر ملکیتی را که بگرفتم  
رعیتش را نیاز دارم و رسوم خیرات گذشتگان باطل نکردم و نامشان

### بسم رب نیکوئی نبردم بپیت

بزرگش نخواهند اهل حسد	که نام بزرگان بپستی برود قطعه
این همه بپیت چون می بگذرد	بخت و تحت و امروزی و گیرد
نام نیک رفتگان ضائع نمکن	تا بماند نام نیکیت پایدار

## باب دوم در اخلاق و ایشان

حکایت یکی از بزرگان گفت پارسائی را چه گوئی و حق فلان  
عابد که دیگران در حق وی بطعنه سخنها گفته اند گفت بظاهرش  
عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم قطعه

هرگز اجابه پارسائی	پارساوان و نیکو و انگار
ورندانی که در نهانش چپیت	محتسب و درون خانه چه کار

است از ملکوتی  
و نام بزرگان  
بپستی برود  
قطعه

نیت بی غش  
و در حق  
عابد که  
دیگران  
در حق  
وی بطعنه  
سخنها  
گفته  
اند گفت  
بظاهرش  
عیب نمی  
بینم و  
در باطنش  
غیب نمی  
دانم قطعه

و بزرگان را  
پارسائی  
نمی گویند  
بلکه از  
پارساوان  
و نیکو  
و انگار  
محتسب  
و درون  
خانه  
چه کار







بزرگان بیع است روی از مصاحبت درویشان بگردانیدن و فارغ  
دشمنی که من و نفس خویش این قدر قوت و سعادت  
همی شناسم که در خدمت مردان پادشاه باشم نه باز خاطر

إِنْ لَمْ أَكُنْ رَاكِبًا لَمَّا كُنْتُ فِي الْوَأَشْيِ  
أَسْطَى لَكُمْ حَامِلٌ الْوَأَشْيِ

یکی از اینیان گفت این سخن که شنیدی دل تنگت را که درین روزها دزد  
بصورت و رویشان پراکنده بود خود را در سلک صحبت ما منتظر کرد

چشم داشتند مردم که در جامه کسیت	نویسنده و اندک در نامه کسیت
---------------------------------	-----------------------------

از آنجا که سلامت حال و رویشان است گمانِ فسادش نبرونند  
پیار می قبولش کردند همیشه

این قدر بین محرومی و خلق	صورت حال عارفان و ثقی است
علاج بر سر نه و علم بر دوش	و عمل کوش هر چه خواهی پوش
پارسائی نه ترک جامه و سر	ترک دنیا و شهوت و هوس
بر تخت سلجق جناب سوس	و زرا گشتند مرد باید بود

[illegible][illegible]









و دیده بر خیم بسته و مصحف غریب کنار گرفته و طائفه گرد ما حفته پدر اقصی از عجم  
یکی سر بر نیاید که دو گانه بگزار و چنان خواب غفلت بوده اند که تو گوئی حفته  
که مرده اند گفت جان پدر اگر تو نیز بختی از آن که در پویشین طاق نشستی قطعه

که وار و پروه پندار و پیش	نمیدید هر عی جسر خوشین را
نیمین بیکیس عاقر از خویش	لر ت چشم حسد ای بی بخشند

حکایت یکی از بزرگان محفلی اندیشی ستودند و در اوصاف پیش  
باعت همیگردند سر آورد و گفت من آنم که من و انهم

<p>کفایتی ای یاکم بعد یاکم سنی</p>	<p>علاکتی هذا وکم تدبر باطنی</p>
<p>وخصم چشم عالمیان بنظر</p>	<p>وخصم باطنم سرخالت نهاد و پیش</p>
<p>مادون نقش و نگار یک دست خالق</p>	<p>شکستین و توکل از پانی شست خویش</p>

حکایت یکی از صلحای لیثان که مقامات او در دیار عربی کو بود و  
از امانت و مشهور بجانب مشق برآمد برکنار بر که کلاه طهارت همی  
پیش نغرید و محض ذرا قند و شکر بسیار از آن چای که خلاص یافت

[illegible]

۱۶۰ \* دقتا و قدر حسن طبع کلید مهر بزرگ طبع خوش خلق اندازد بعضی نام دو مقام یزید علیک نام جبار بن تازی دین لغت کلمات

چون از نماز پراختند یکی از جمله اصحاب گفت مرا کی هست اگر اجازت  
 نیست گفت آن چیست گفت یاد دارم که شیخ بروی دریای مغرب  
 رفت و قدش بر شد امر و زجره حالت بود که درین قیامت آبی از هوا  
 چیری نماند شیخ درین فکر زمانی فرو رفت پس از مایل بسیار  
 بر آورد و گفت شنید که سید عالم صلی الله علیه و سلم گفت یا مَعْ  
 اللَّهُ قَدْ كَلَّمْتُكَ لَا يَسْعَى فِيمَا بَيْنَكَ وَمُقَرَّبٌ كَوَلَا بَنِي مُوسَى وَكَانَتْ  
 عَلَى الدَّوَامِ وَفِيكَ حَبِيبٌ فَرَمَوْا بِحَبِيرِ سِلٍّ وَبِكَائِلٍ نَبْرُ وَاسْتَمَى  
 وَوَكَّرَ وَفَتَّ بِأَحْصَاءِ وَرَغِيبٍ سَاحَتِ مُشَاهِدَةٌ أَكْبَرُ  
 بَيْنَ النَّجَلِيِّ وَالْمُسْتِنَارِ مَعْنَى نَمَیْنَد و می رَیَایند

دیارِ عینانی و پرہیزگرنی	بارِ خوش و آتش با پیکی قطع
اُشاہد منی اُھوی بے سیرِ سِلَہ	قیلِ حقیقی سگانِ اُھلِ طریف
لُحج ناسرِ اُطیفی بر شستہ	لِلذاک ترانی محرقا و غریبا
منشوی کی پسند آن گم کردہ رند	کہ امی روشن گھر پر خورند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







وَمَا مِنْ مَّجْلِسٍ غَيْرِ كَقِسْمِ سَيِّدِ الْبَيْتِ وَابْنِ خَيْرٍ وَنَزْدِ كَانِ فِي الْبَصَرِ وَطَرِ

فهم سخن چون نکتہ سمع  
فصحیت میدان را دست  
قوت طبع از تنبکلم مجوس  
تا بزند مرو سخن گوی گوی

حکایت شبی در میانان که از بخوابی پای فتنه نم بماند  
پشما و هم بوشتران را گفتم دست از من بردار

<p>کسکین پیاده چند رود</p> <p>لاعنهم و بسم الله الرحمن الرحیم</p>	<p>از تخیل منتهی شد</p> <p>لاعنهم که مرده باشند از سختی</p>
---	---

گفت ای برادر من پیش است و حرامی از پیش اگر می بارد  
و اگر خفتی فرو نشیند که گفت

سید سلطان علی بابا و سید حسن علی بابا

حکایت پارسائی را دیدم که پندار و پاکه زخم طعنه و شتاب و پشیمان و آرد  
نشسته در تنه و در آن بر بخور بود و شکر خدای عزوجل علی الدوام گفتی پرستیده  
از شکر و شکر گوئی گفت شکر آنکه بعبادت گرفتارم نه بعبادت قطع

۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴  
 ۱۶۱۵  
 ۱۶۱۶



حکایت یکی از پادشاهان پارسائی را دیدگفت محبت از مایه می آید  
گفت یکی وقتی که حسدای را فراپوش می کنم فرو

هر دو دواش در خوشی نشینند	و ان را که بخواند بر سرش و اند
---------------------------	--------------------------------

حکایت یکی از صاحبان نجواب و پادشاهی و درشت پارسائی را  
و درخ پر سید که موجب جرات این پست و بے کات آن چه که مردم  
بخلاف آن می پنداشتند آمد که این پادشاه بار اوشت و نشان  
و درشت است و این پارسا بتقرب پادشاهان و درخ قطع

وقت بچه کار آید و صبح و موقع	خود را ز عملهای نگویید بر می
حاجت بکلاه تیری کی داشت نیست	در پیش صفت باشد و کلاه تیری

حکایت پیاده سرو پا پرهنه با کاروان حجاز از کوفه بدر آمد و همراه  
شد نظر کردم و معلومی نداشت خرامان همی رفت و میگفت قطعه

نه با شتر بر سوام نه پاشتر زیر پام	نه خداوند رعیت نه غلام شهر نام
غمم موجود و پریشانی معدوم ندارم	نفس منیر غم آسوده و عمری میگزارم

مجلس ششمین  
پنجشنبه ۱۳۰۳  
خرداد ماه  
رقعه  
بیت المقدس  
مکه  
مدینه  
بازار  
بازار

*(Vertical handwritten Persian text)*



در این شعر که در کتاب...

<p>شتر سوار می گفتش ای درویش کجا میری برگرد که بسختی طلب</p>	
<p>نشینند و قدم در میان نهاد و برفت چون نخله محمود سپید تم نو</p>	
<p>را ابل فرار سپید و رویش ببالینش فرو داد و گفت ع</p>	
<p>ما بسختی نه بر دیم و تو بر نخت بر روی طلب</p>	
<p>شخصی همه شب سر بیمار گریست</p>	<p>چون ز شد او بر بیمار برست</p>
<p>ای بسا اسپ تیز رو که بماند</p>	<p>که خر تنگ جان بمنزل برود</p>
<p>بسکه در خاک تندرستان</p>	<p>دفن کردیم و زخم خورده مرود</p>
<p>حکایت عابدی را پادشاهی طلب کرد اندیشید که دارویی</p>	
<p>بخورم تا ضعیف شوم تا مرا اعتقاد می که در حق من دارو زیادت</p>	
<p>کند آوده اند که دارو می قاتل بود بخور و و بر قطع</p>	
<p>آنکه چون پسته و میش همه مغز</p>	<p>پوست بر پوست بود همچو پسته</p>
<p>پایان وی در مخلوق</p>	<p>پشت بر قیله میکنند ناز فرد</p>
<p>چون بنده صد خوش خنده</p>	<p>باید که بحسب خدا نماند</p>

حافظه باشد  
خاکستری  
در این شعر که در کتاب...

این شعر که در کتاب...  
۱۱۳۰۹





سباع و مخا لطی خطی برگزینی و چون نصیحت نجر یاد آمد می گفتی

قاضی ارباب نشیند قضاوت را  
محبیب گری خود بر معذور است

ما شبنی مجسمی قومی پر سپرم دوران میان مطبوعہ دیرم مطبوعہ

دوئی رگ جان میگذرد ز غم سازش

گاہی انگشت خرقان از دگر گوش و گوی پر یک خاموش

فَتَنَادَى إِلَى صَوْتِ الْأَغَاظِ طَيْبَةً  
وَأَنْتِ مَعْرَانُ سَكَّتْ نَاطِلَةٌ

بیت زمین کسی سماعت ہے

اون با و از آمدن بریطه سرا  
در خدا را گفتیم از میر حیدر

دوم کشفی تابیرون شوم

ایک جا میں غلامی ان کا موقف کے دشمنی سمجھتے ہو اور

دو دن با آب گریه بنگام بر دست  
نمیدانم که چند از شکست شست

از منی شبانه و مرغان من پرست  
که یکدم خواب و چشم نگاشت است

مردان حکیم تبرک شاهی از سرودنیاری از کمر بخشام و پیشین

۶۹  
 سماع و محالطت خطی برگزینی و چون نصیحت خرم یاد آمدی گفتی و  
 قاضی ارباب نشیند بر دست  
 محاسب گرمی خور و مغذ و دوست  
 تاشی محبتی قومی بر سپیدم و دران میان مطبوع دیدم  
 گوئی رگ جان میگذرد ز خنای سازش  
 ناخوشتر از آوازه مرگ پر آوازش  
 گاهی انگشت خنایان زود و رکش و گوی بر لب خاموش شعر  
 فتاح الی صوتی الاغفار طیب  
 و انتم یحیی ان سکت طیب  
 بیت نمید کسی سماعش  
 مکرر فتن کن دم و کشتی قنوی  
 چون باواز آمد آن بر لب سراسر  
 یادم بکشیای تابیر و نغمه  
 فی الجمله این خلاصه یاران را موافقت که هم چنین محبت یوز آورم قطع  
 نمودن بانگ هنگام بر دشت  
 و از پی شب از قمرگان من پس  
 نمید اند که چند از شگفتی شست  
 که یکدم خواب چشم نگشت است  
 باندان بکبرتک ستاری از سرو دنیا ری از کمر بختام و پیش

بهنادم و در کنار گفتم و بسی شکر گفتم یاران را و دست من بر حق و  
 خلافت عبادت دیدند و بر خفت عظام نهفته بخندیدند یکی از ازمیان  
 زبان تعرض دراز کرد و ملامت کردن آغاز که این حرکت مستسا  
 رای خرومند ان نکردی غرقه مشایخ چنین مطیع و اول  
 که همه عمرش در می ورکت نبوده است و قراضه درون ششوی

کس و بارش نذر وریک چاک

مظربی و درازین نجسته

خلق را موی بر بدن برخاسته

رہت چون با گیش از دہن بر جا

مفتزا با برو و حلق خود و بدیدید

مخ ایوان زہول و میرید

گفتم زبان تفرص مصلحت آنست که تو ماه کنی حکم مرا اگر است این شخص ظاهر  
شد گفت مرا کیفیت آن واقف گردان تا بمنچین تقریباً یکم و بر خط  
که کردم استغفار کنم گفتم بعلت آنکه شیخ اجل علم باریا تبرک بسلام  
فرموده است و مواعظ بلین گفته و در سمع قبول من نیامده  
ایشب که مرا طالع میمون و نخت هایدون بدین بقعه رهبری کرد و بدست

[illegible]







فراراه داشت تا بجلقه اهل تحقیق و رأی بین قدم درویشان و  
صدق نفس ایشان و ما هم حنلاق او بجماندن بدل گشت و  
از هوا و هوس کوتاه کرد و زبان طاعتان در حق و می عجیب  
و از که بر قاعده اول است نزد و صلاحش بی معقول <sup>مستقر</sup> شد

بعد از تو به توانی است از عذاب خدا

پس تو می توانی از پادشاه دهر است

طاقت جو زبانها نیاورد و شکایت پیش پیر طریقت برد و گفت از  
زبان مردم برخیزم جو امیش داد که شکر این نعمت چگونه گزاروی که بهتر  
ازانی که می پذیرد زنت قطع

عجب گوئی که بداند شش و حسود  
چو بخون عین چشم بر خیزند

عیب گویان من مسکینند  
که به پدر خود استنم نیشینند

یک پاشی و بدت گوید خلق  
به که بد پاشی نو یکت بکشیند

یک مرا که حسن طین خلایق و حق من کمال است و من و عین  
تقصان روا باشد اندیشه کردن و چهار خوردن

علاء الدین ابی  
محمد بن محمد  
سید محمد  
میرزا محمد  
که بر دوزن  
منقول آن  
بازو گردان  
علی واکه  
بنیاد نهاد  
اعمال مستقیم

[illegible]

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰۰











انسان را که در این دنیا میسر است و در آخرت او را نصیب شود از غنای او که در این دنیا نیست

و خزان بدو کردند و مدتی ملک اند تا بعضی امرای دولت گردن از  
 طاعت او بپایانیدند و ملوک از هر طرف بنامعت برخواستن گرفتند  
 و بقاومت لشکر آراستند فی الجمله سپاه و عیت بهم برآمدند و بر  
 طرف بلاد از قبضه تصرف او بدر رفت و رویش ازین واقعه خسته  
 می بود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قریب او  
 بود از سفر باز آمد و در چنان مرتبه دیدش گفت منت خدای را  
 غر و جل که گشت از خار برآمد و بخت بلند بهتری کرد و اقبال سعادت  
 یابری تا بدین پایه رسیدی این مع الغیر تسبیح

شکوه گاه شکفت گاه خوش شیده	دخست وقت به نیست وقت پوشیده
گفتای عزیز تقسیم گویی که جای تهیت نیست آنکه که تو دیدی	
عشقم نانی و اشتم و امروز عشقم جهانی مشنوس	
اگر دنیا نباشد در شدم	و اگر باشد بهر ش پای بندم
بلای زمین جهان آشوب است	که ریخ خاطر است از بهت گر نیست

و در این دنیا که در این دنیا نیست و در آخرت او را نصیب شود از غنای او که در این دنیا نیست











روی زمین شرط دوستی آنست که با هر دو طائفه نمونی کنی علماء را  
 زربده تا دیگر بخوانند و زاهدان را چیست کرده تا زاهد باشند قطعه  
 خاتون خوب است پاکیزه وی  
 درویش نیک سیرت خند رای  
 فرو تا مر است و دیگرم باید  
 نقش و نگار و خاتم فیروزه گوشت  
 نان رباط و لقمه و روزه گوشت  
 اگر خوانند زاهد هم شاه  
**حکایت مطابق این سخن همچنین پادشاهی امم می شنید**  
 گفت اگر انجام این حالت بر او من بر آید چندین درم دهم زاهدان را  
 چون حاجتش بر آید و تشویش خاطرش برفت و فای بندش  
 بوجود شرط لازم آمد یکی از بندگان خاص الکسیه درم داد تا زاهدان  
 صرف کند گویند غلامی عاقل هشیار بود همه روز بگریه و شایانکه باز  
 و در تمام بوسه داد و پیش ملک بنهاد و گفت زاهدانرا چند آنکه طلب کردم  
 نیافتم گفت این چه حکایت است آنچه من دادم درین ملک چهار صد  
 زاهد است گفت ای خداوند جهان آنکه زاهد است نیستانند و آنکه میستانند

و زاهدان را چه حاجت به این است که با هر دو طائفه نمونی کنی علماء را زربده تا دیگر بخوانند و زاهدان را چیست کرده تا زاهد باشند قطعه خاتون خوب است پاکیزه وی درویش نیک سیرت خند رای فرو تا مر است و دیگرم باید نقش و نگار و خاتم فیروزه گوشت نان رباط و لقمه و روزه گوشت اگر خوانند زاهد هم شاه حکایت مطابق این سخن همچنین پادشاهی امم می شنید گفت اگر انجام این حالت بر او من بر آید چندین درم دهم زاهدان را چون حاجتش بر آید و تشویش خاطرش برفت و فای بندش بوجود شرط لازم آمد یکی از بندگان خاص الکسیه درم داد تا زاهدان صرف کند گویند غلامی عاقل هشیار بود همه روز بگریه و شایانکه باز و در تمام بوسه داد و پیش ملک بنهاد و گفت زاهدانرا چند آنکه طلب کردم نیافتم گفت این چه حکایت است آنچه من دادم درین ملک چهار صد زاهد است گفت ای خداوند جهان آنکه زاهد است نیستانند و آنکه میستانند

این قطعه را به هر که که بخواند از هر دردی که باشد شفا یابد













۹۸  
 هر که درین کسوت تحمل میرادی نکند عیبت خرقه بر حرام است  
 و بیای فرادان نشود و تیره بنگ  
 عارف که برنج تنگ است هسنو  
 قطعه گرگزندت رسد تحمل کن  
 که بقفواز گناه پاک شوی  
 ای برادر چو عاقبت خاک است  
 خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

### حکایت منظوم

این حکایت شنو که در عجب است رایت از گرو راه و رنج رکاب من و تو هر دو خواجه تا شایم گاه و بیگاه در سفر بودم تو رنج آزموده و در حصار قدم من بسوی پیشتر است تو بر بندگان نه رویی من ققاده بدست شاگردان رایت و پرده را خلافت افتاد گفت با پرده از طریق عتاب بنده بارگاه سلطانیم گاه و بیگاه در سفر بودم نه بیایان و یاد گرو و غبار پس چرا راحت تو بیشتر است با غلامان یا من بوی بسفر پای بند و سرگردان	این حکایت شنو که در عجب است رایت از گرو راه و رنج رکاب من و تو هر دو خواجه تا شایم گاه و بیگاه در سفر بودم تو رنج آزموده و در حصار قدم من بسوی پیشتر است تو بر بندگان نه رویی من ققاده بدست شاگردان
---	--

حکایتی است از  
 عارفان و اولیای  
 دین که در این  
 کسوت و عیبت  
 خرقه بر حرام  
 است و بیای  
 فرادان نشود  
 و تیره بنگ  
 عارف که برنج  
 تنگ است هسنو  
 قطعه گرگزندت  
 رسد تحمل کن  
 که بقفواز  
 گناه پاک شوی  
 ای برادر چو  
 عاقبت خاک است  
 خاک شو پیش  
 از آنکه خاک شوی

حکایتی است از  
 عارفان و اولیای  
 دین که در این  
 کسوت و عیبت  
 خرقه بر حرام  
 است و بیای  
 فرادان نشود  
 و تیره بنگ  
 عارف که برنج  
 تنگ است هسنو  
 قطعه گرگزندت  
 رسد تحمل کن  
 که بقفواز  
 گناه پاک شوی  
 ای برادر چو  
 عاقبت خاک است  
 خاک شو پیش  
 از آنکه خاک شوی

حکایتی است از عارفان و اولیای دین که در این کسوت و عیبت خرقه بر حرام است و بیای فرادان نشود و تیره بنگ عارف که برنج تنگ است هسنو قطعه گرگزندت رسد تحمل کن که بقفواز گناه پاک شوی ای برادر چو عاقبت خاک است خاک شو پیش از آنکه خاک شوی



گفت من سر بر بستانم	نه چو تو سر بر آسمان دارم
هر که بهیوده گردن اش سر از د	خویشش را بگردن اندازد
حکایت یکی از صاحبان روز زمانی را دید بهم برآمده و گفت بروهان انداخته گفت این را چه حالتست گفتند فلان و شمام داشت گفت این فردمانه هزار من سنگ بیدار و طاقت نمی آرد قطع	
لاون سپرنگی و دعوی موی بگذار	عاجز نفس فرومایه چه مردی چاشنی
گرت از دست بآید و نهی شیرین کن	مردی آن نیست که شتی بزنی بروه
قطع اگر خود بر و پشانی بپیل	نه مرد است آنکه در وی مردی نیست
بنی آوم سرشت از خاک آرند	اگر خالی نباشد آدمی نیست
حکایت بزرگی را پرسیدم از سیرت آن صفا گفت کمینه آنکه مراد خاطر یاران بر مصالح خویش مقدم دارد حکما گفته اند برادر که در بند خویش است نه برادر است و نه خویش است	
همه اگر شتاب کند در سفر بایست	دل کسی مبنی که بایست نیست فرو

این سخن بگوید  
 در وی گنجد  
 بگردن اندازد  
 نه چو تو سر بر آسمان دارم  
 ای تو ای  
 هر که بهیوده گردن اش سر از د  
 خویشش را بگردن اندازد  
 حکایت یکی از صاحبان روز زمانی را دید بهم برآمده و گفت  
 بروهان انداخته گفت این را چه حالتست گفتند فلان و شمام داشت  
 گفت این فردمانه هزار من سنگ بیدار و طاقت نمی آرد قطع  
 لاون سپرنگی و دعوی موی بگذار  
 عاجز نفس فرومایه چه مردی چاشنی  
 گرت از دست بآید و نهی شیرین کن  
 مردی آن نیست که شتی بزنی بروه  
 قطع اگر خود بر و پشانی بپیل  
 نه مرد است آنکه در وی مردی نیست  
 بنی آوم سرشت از خاک آرند  
 اگر خالی نباشد آدمی نیست  
 حکایت بزرگی را پرسیدم از سیرت آن صفا گفت کمینه آنکه  
 مراد خاطر یاران بر مصالح خویش مقدم دارد حکما گفته اند برادر که  
 در بند خویش است نه برادر است و نه خویش است  
 همه اگر شتاب کند در سفر بایست  
 دل کسی مبنی که بایست نیست فرو



۱۰۰  
 این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

چون بود خویش را دایت و تقوی  
 قطع رحم بهتر از موت و قتل  
 یاد دارم که یکی مدعی دین بیت بر قول من اعتراض کرده بود و گفت که  
 حق تعالی در کتاب مجید از قطع رحم نمی کرده است بموت و قتل القربی  
 فرموده و اینچه گفتمی مناقض آنست گفتم آیت و آن جاهدک علی  
 ان تشریک بی ما کس لک به علم فلا تطیعهما بیت

هزار خویش که بگانه از خدا باشد  
 فدای یک تن بگانه کاشنا باشد

# حکایه مشظوم

پیر مردی لطیف و زبده  
 مردی سنگدل چنان بگریه  
 بامدادان پدر چنان و پیش  
 گامی فرومایه این چه فداست  
 بزار است نگفتم این گفتار  
 خوی بد و طبیعتی که شست  
 و شرک را بگش و دزدی و او  
 لب و شر که خون از جگر پکید  
 پیش و اما در رفت و پریش  
 چند خالی لبش ز آبناست  
 هرل بگذار و جت از و برد  
 نه در جز بوقت مرگ از دست

این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز











گفت آنکس را که سخاوت است بشجاعت حاجت نیست

نہشت است برگور بہرام گور کہ دست کرم چہ کہ بازوی زرد

قطعه نماز حاتم طائی لیکتا بابہ

و کوفه مال پدر کن که فضله تر ز را  
چو باغبان بزند بیشتر و دهر انگور

باب سوم و فضیلت

حکایت خواننده مغربی و وصف بزرگان حلب میگفت اینها و بزرگان

اگر شمار انصاف بودی ما رفاعت کیم سوال از جهان برخاستی قطعه

ی فاعلت تو انکرم گردان

مجلس صبر اختیار یقین است	هرگز صبر نیست حکمت است
--------------------------	------------------------

و کرامت و و امیرزاده و در منصب وندی علم آموخت و و یک سال

در وقت عاقبت الامر کے علامت کشت و آن در غریب مصر

پس این تو انکر بحسب حقارت در فقیه نظر کردی و هستی من سلطنت











او نشسته خاطر می بودند و از تحمل چاره نبود صاحب دلی و زنیان گفت	
نفس را و عده دادن بطعام آسان ترست که بقال را بدرم قطعه	
ترک احوال خواجه اوست	که احتمال جفاست بآیان
به سنای گوشت فرون به	که تقاضای رشت قصایان
حکایت جوایز و راد جنگ تا ما جراحی رسید کسی	
گفت فلان بازرگان نوش دارد و اگر بخوبی باشد که	
دفع ندارد و گویند بازرگان بخل معروف بود	
رو بای نانش اندیشه بودی نتاب	تا قیامت روشن کنی پی می در حجاب
جوایز گفت اگر دار و خواهم از او پدیدان دهد و اگر مرد	
دفع کند یا نکند باری خواستن از روز هر شنده است	
هر چه از دستان بیست خواستی	در تن از فرو می انجان کاستی
ملکیان گفت اند اگر آب حیات فروشند فی مثل با برو	
اما شمشیر که فرون بعزت باز زندگانی بخت شمشیر	













فروماخر باشد که وقتش باید | بخیر دوستِ عاخران برتابد

وَأَوْفِ بِرَأْسِ اللَّهِ الْبِرَّ فِي عِبَادِهِ ۖ لَبِغًا فِي الْأَرْضِ شِيعُ

مَا كُنَّا أَفْهَاقًا يَا مَعْزُومِي لَقَطَرِي

فقط غدا عباد و سیم و زش

ان کشیدی کہ غلاموں چہ گفت  
مورہ ہمان بہ کہ نباشد پریش

در اصل بسیار است ولیکن پیغمبر گرامی داریت فرمود

ان کس کہ تو انکرت منی گردم  
او مصلحت تو از تو بہت دہم

حکایت اعرابی را دیدم در حلقه جوهریان بصره که حکایت

که وقتی در بیان راه گم کرده بودم و از راه معینی چپ می‌کردم

نمانده دل بر پلاک نهاد که ناگاه کیسه یافتیم بر از مرداریم

آن ذوق و شادی فراوانش بحکم که چند استم که کندم بر این

باز آن مخفی و نوییدی که معلوم کردم که مر واریست

در بیان خشک و گریبان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



مردی نوشته کا و فتاوی پای

حکایت کی از عربی بیابانی از غایت تشنگی میگفت

يَا لَيْتَ قَبْلَ مَنِيَّتِي يَا مَآقُوْنُ تَمِيَّتِي  
لَهْتَ لَا طَوْرَ كَيْفِي وَأَخْلَا لَاقِيَكِي

حکایت همچنان درویشی در قاع بیضا گم شده و قوت و

قوتش نمانده درمی چند داشت بسیار بگردید ره بجایی نبرد

پس سختی هلاک شد طائفه بر رسیدند در مهادیدندش پیش

روی نهاده و بر خاک نیشته قطعه

گر نه ز محبت کرد

مردی نوشته بر نگیرد کام

در بیابان فتنه بر خیزد

تلقیم خسته به که نقره خام

حکایت هرگز از دور زمان نماند هم در وی از گردش ایام

در هم کشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوش

را شتم بجای کوفه در آدم و تشنگی را دیدم که پای نداشت

مردی نوشته کا و فتاوی پای  
حکایت کی از عربی بیابانی از غایت تشنگی میگفت  
يَا لَيْتَ قَبْلَ مَنِيَّتِي يَا مَآقُوْنُ تَمِيَّتِي  
لَهْتَ لَا طَوْرَ كَيْفِي وَأَخْلَا لَاقِيَكِي  
حکایت همچنان درویشی در قاع بیضا گم شده و قوت و  
قوتش نمانده درمی چند داشت بسیار بگردید ره بجایی نبرد  
پس سختی هلاک شد طائفه بر رسیدند در مهادیدندش پیش  
روی نهاده و بر خاک نیشته قطعه  
گر نه ز محبت کرد  
مردی نوشته بر نگیرد کام  
در بیابان فتنه بر خیزد  
تلقیم خسته به که نقره خام  
حکایت هرگز از دور زمان نماند هم در وی از گردش ایام  
در هم کشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوش  
را شتم بجای کوفه در آدم و تشنگی را دیدم که پای نداشت

مردی نوشته کا و فتاوی پای  
حکایت کی از عربی بیابانی از غایت تشنگی میگفت  
يَا لَيْتَ قَبْلَ مَنِيَّتِي يَا مَآقُوْنُ تَمِيَّتِي  
لَهْتَ لَا طَوْرَ كَيْفِي وَأَخْلَا لَاقِيَكِي  
حکایت همچنان درویشی در قاع بیضا گم شده و قوت و  
قوتش نمانده درمی چند داشت بسیار بگردید ره بجایی نبرد  
پس سختی هلاک شد طائفه بر رسیدند در مهادیدندش پیش  
روی نهاده و بر خاک نیشته قطعه  
گر نه ز محبت کرد  
مردی نوشته بر نگیرد کام  
در بیابان فتنه بر خیزد  
تلقیم خسته به که نقره خام  
حکایت هرگز از دور زمان نماند هم در وی از گردش ایام  
در هم کشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوش  
را شتم بجای کوفه در آدم و تشنگی را دیدم که پای نداشت







تبع بواحد  
دست در حرم و عزت و سکون  
نوجوانان  
پادشاه آید  
غالبی  
۱۱۲

کردن ملک بپسر خود و تمام مضمون خطاب از وی بزرگوار  
توضیح مخلص کرد و بدین مشهوری

لطافت چو بر نیاید کار  
هر که بر خوشی تن بخشاید

سر به بحر متی کشد ناچار  
اگر نه بخشد بر کسی شاید

حکایت بازگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت  
و چهل بنده و خدمتگاری و در جزیره کیش مرا بجزیره خوش برد  
بهمه شب نیامید از سخنهای پریشان گفتن که فلان انبارم  
ببرکتان است و فلان بضاعت بهندوستان این قبیل  
فلان زمین است و فلان چیز را فلان کس ضعیف است و گاه  
گفتی که خاطر اسکنند و دیدارم که هوای خوش است باز گفتی که  
و ریای سرب مشوش است سعد یا سفری دیگر و پیش است  
اگر آن کرده شود بقیت عمر خوش بگوشت نشینم و قناعت کنم  
گفتم آن که ام سفر است گفت گوگرد پاری خواهم بردن بحین

خداوند متعال  
که در این کتاب  
توضیح داده شده است  
و در این کتاب  
توضیح داده شده است  
و در این کتاب  
توضیح داده شده است  
و در این کتاب  
توضیح داده شده است











حکایت دست و پا بزرگوار پانی را بکشت صاحب کرم

گنبد شست و گفت سبحان الله یا منزه را پائی که داشت چون

حاجش فراز آمد از بیدست و پائی گریختن تو انست مشغومی

خواید زنی دشمن جانشان  
بینید و ایل پامی مردودوان

و آندم کہ دشمن با منی رسید

حکایت ابی ادریس خلیلی شیرازی و کتابی در زبانی مصری که گفت

سودی یکو نیمی بشی این میای مشکلم ازین جوانان را بکار کنی

وَقَدْ شَهِدَ بِالْعَرُوسِ حَمَارٌ

لَقَدْ اِنَّكَ ظَلَمْتَ زَيْنَابَ ابْنَةَ خَالَتِكَ قَطُّ

[illegible]

سربل کرم و سبک و دین :  
ماترمان

آیه : ابراهیم  
مسنه : منیر

در سالین پیرایه	نمان میرایه
نمان میرایه	نمان میرایه

طرحه دومی همانندین حیوان  
طرحه دومی و دستار و کسب بیرون

برود و همه اسباب ملک هستی او

کتابخانه عمومی  
مجلس شورای اسلامی  
تهران







استعمال نمائے وفاداریان اہل سنت کمالیہ حسن و بخت الفت بایہ فضل فیض از علی محمد ۱۲

پسر گفت ای پدر فوائد سفر بسیار است از تربیت خاطر و جبر منافع  
و دیدن عجایب و شنیدن غرائب و تفحص بلدان و محاورت خلایق  
و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و کتشف معرفت یاران و  
تجربت روزگار چنانکه سالکان طریقت گفته اند رباعی

هر جا که رود بخدمت او دست در آم نمائید و اگر ام کنند

وجود مردم و اما مثل این است

یہ کہ جاکہ رو و قد رو و فہمیش

بزرگوار و نامور شیخ و امام

که در دیا غریبش هیچ نشنا

سوم خبری که درون صاحب دلائل مخالفت او میل کند که بزرگان

گفته اند آنکي جمال به از بسياري مال گویند روی زیبا مرصع و لهاسی

است کلید درهای بسته لاجرم صحبت و همه جای غنیمت شناسد و قطع

شاید آنجا که در هر دو عالم نیستند

و در ابتدا به پیش رو داد و بخش

برطانوس اوراق مصاحف میم

مضمون اس سترکت از قد رومی مضمون

گفت خاموش که پیر کس حجابی دار

ہر کجا پای نہ دست از بندش چسب

قطعه چوب پسته افتد و لبری بُو

در شرفیت گرد پازوی بری بود

و جوہرست گوشت از میان میباش

کتابت فی ۱۲۸۵

پهارم خوش آوازی که بچرخه داودی آب بر چنان مرغ از طیران پانچ وار

پس پسیت آن فضیلت دل مشتاقان صنیع کند

سبکون و دم کشنده  
 خیابان طریقه  
 بیت قمار و کمار  
 دکان خرابات  
 خوار و بیچاره  
 کفشدن و کفشدن  
 از دکان و بازار  
 صبح و روز

[illegible]





پس گفت ای پدر قول عکرا چه گویند مخالفت کنیز که گفتند  
 رزق اگر چه مقسوم است با سباب حصول آن تعلیق شرط است و  
 اگر چه مقدّر است از ابواب دخول آن حذر کردن واجب قطع

رزق هر چند بگیا ن برسد  
 و هر چه کس بی اهل نخواهد مرد  
 شرر عقلت خستن از دور  
 تو مرد و در دهان از دور

دوین صورت که منجم با پیل و تان بنجم و با شیر تان بنجم و در انجم پس مصلحت است  
می پدر که سفر کنیم که ازین پیش طاقت بیست وانی ندارم قطع

چون برقها و زجائی مقام خوش  
و گریه غم خور همه آفاق جای است  
شب هر تو انگری بسرائی می رود  
در پیش پیر کجا که شب بستر می آید

گفت پیر اواع کرویت است و ان و بنوشتن میگفت شعر

هنر و چرخش نباشد بکام بجائی رود و کشند از نام

چنین تا پر سید پنا را بی که سنگ از صلابت او بر سنگ  
آدمی آمد و خروشش به سنگ می رفت به بیت

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



من لم يزل يملأ دلوها من ماء من تحت العرش فلو شربوا من ذلك ماء لم يفسدوا له ۱۲۰

شهرکین که مرغابی را برین بود | کسریج آیسانک کنارش در بود

گروهی مرومان را دید هر یک بقرا فضا و شمشیر بسته و خست سفر بسته

جوان را دست عطا بسته بود زبان شنا بر کشود چند انکه زاری کرد

یاری نکردند ملاج بمریوت ازو بختند بر گردید و گفت

بی زرتواند که کند بر سرش | و زرداری بزر و محتاج نه شعر

ز زرداری توان رفت بزوار ز دیار | زورده مرد چه باشد ز ریک و دیار

جوان را دل از طعنه ملاج بهم برآمد خواست که از استقامتی کشتی رفته بود

آواز داد گفت که اگر بدین جامه که پوشیده اقم قناعت کنی

و بیغ نیست ملاج طمع کرد و کشتی باز گردانید بیست

بدوز و ششده دیده بختمند | و آرد طمع مرغ و ماهی بند

چند انکه دست جوان بر پیش و گریانش رسید بخود و در کشید

بی محابا فرو گفت پایش از کشتی بد را آمد که کشتی کست همچنین

در کشتی و بد پشت بگردانید مصلحت آن دیدند که با او

در کشتی و بد پشت بگردانید مصلحت آن دیدند که با او

من لم يزل يملأ دلوها من ماء من تحت العرش فلو شربوا من ذلك ماء لم يفسدوا له ۱۲۰

من لم يزل يملأ دلوها من ماء من تحت العرش فلو شربوا من ذلك ماء لم يفسدوا له ۱۲۰

من لم يزل يملأ دلوها من ماء من تحت العرش فلو شربوا من ذلك ماء لم يفسدوا له ۱۲۰



قطع مشو امین که سنگدل گروی  
 سنگ بر باره حصار مزن  
 خون ز دوست ملی به سنگ آید  
 که بود کز حصار سنگ آید

چند ایک بشو و کشتی بسا عد به چید و بر بالای ستون فرست  
طالع در ماه از کفش در گسلانید و کشتی بر اند بیچاره متحیر ماند و روز  
دو بلا و محنت کشید و سختی دید سوم روز خواش گریبان گرفت  
و آب نداشت بعد از شب تا روزی دیگر بر کنار افتاد و از حیوان  
موتی مانده بود برگ و رختان خوردن گرفت و بیج گریبان  
بر آوردن تا اندک کے قوت یافت سر در میان نهاد  
و رفت تا تشنه و بی طاقت شد و بر لب چاه ای رسید  
را و دید شربت آب پیشیزی همی آشامیدند جوان  
پیشیزی بود و طلب کرد و بیچارگی نمود و حمت نیاورد و ندانست  
تعدی دراز کرد و تنی چپند را فرو گرفت مردان غلبه کردند  
و بی محنت با برونشش مجروح شد قطع

[illegible][illegible]









کاروان رازفته وید پاره بسی بگردیده بجای نبرد و نشند  
میناروی بر خاک و دل بر هلاک نهاده می گفت

مَا كَلَّغَتْ سِوَى الْغُرِّ كَنْهِي

مَا ذَا أَحَدٍ نِي وَقَدْ كَلَّغَتْ

که تا بوده باشد بغرب

فرودستی کند بر غریبان

مسکین دین سخن بود که پادشاه پسر بی بید از لشکر یان و  
اقتاده بود بالای سرش ایستاده این سخن شنید و در میانش

همی نگریه صورتش پاکیزه دید و حالتش پریشان پرسید  
جائی و بدین جا که چون اقتادی برمی از آنچه بر سر او رفته بود

اعادت کرد و ملکه زاده را بر حال تباه او رحمت آمد و خلعت نعمت داد  
و ممدی را بادی بفرستاد تا بشهر خویش باز آمد پدرش بدیدن او شاد

بود بر سلامت حالش شکر گفت شایانکه از آنچه بر سر او رفته بود از حال  
لش و جو طراح ظلم روستایان بر سر چاه و غدر کار و آثیان در

بدر میگفت پدر گفت ای نیکوخت من گام رفتن که تهنیتانرا

از کاروان رازفته وید پاره بسی بگردیده بجای نبرد و نشند  
میناروی بر خاک و دل بر هلاک نهاده می گفت  
که تا بوده باشد بغرب  
فرودستی کند بر غریبان  
مسکین دین سخن بود که پادشاه پسر بی بید از لشکر یان و  
اقتاده بود بالای سرش ایستاده این سخن شنید و در میانش  
همی نگریه صورتش پاکیزه دید و حالتش پریشان پرسید  
جائی و بدین جا که چون اقتادی برمی از آنچه بر سر او رفته بود  
اعادت کرد و ملکه زاده را بر حال تباه او رحمت آمد و خلعت نعمت داد  
و ممدی را بادی بفرستاد تا بشهر خویش باز آمد پدرش بدیدن او شاد  
بود بر سلامت حالش شکر گفت شایانکه از آنچه بر سر او رفته بود از حال  
لش و جو طراح ظلم روستایان بر سر چاه و غدر کار و آثیان در  
بدر میگفت پدر گفت ای نیکوخت من گام رفتن که تهنیتانرا

از کاروان رازفته وید پاره بسی بگردیده بجای نبرد و نشند  
میناروی بر خاک و دل بر هلاک نهاده می گفت  
که تا بوده باشد بغرب  
فرودستی کند بر غریبان  
مسکین دین سخن بود که پادشاه پسر بی بید از لشکر یان و  
اقتاده بود بالای سرش ایستاده این سخن شنید و در میانش  
همی نگریه صورتش پاکیزه دید و حالتش پریشان پرسید  
جائی و بدین جا که چون اقتادی برمی از آنچه بر سر او رفته بود  
اعادت کرد و ملکه زاده را بر حال تباه او رحمت آمد و خلعت نعمت داد  
و ممدی را بادی بفرستاد تا بشهر خویش باز آمد پدرش بدیدن او شاد  
بود بر سلامت حالش شکر گفت شایانکه از آنچه بر سر او رفته بود از حال  
لش و جو طراح ظلم روستایان بر سر چاه و غدر کار و آثیان در  
بدر میگفت پدر گفت ای نیکوخت من گام رفتن که تهنیتانرا











دیده شکید ز تماشای بلع	بی گل و نسیم بسر آرد و مانع
گر نبود و باشش گسده پر	خواب توان کرد و بجزیر
ور نبود و دلم سحر و آب پیش	دست توان کرد و باغوش خویش
وین شکم بی هنر و تیغ چو تیغ	صبر ندارد که بسیار و هیچ

## باب چهارم در فوائد خاموشی

حکایت یکی را از دوستان گفتم امتناع سخن گفتم بعلت آن	
اختیار آمده است که غالب اوقات در سخن نیک بد اتفاق افتد و دیده	
و شمنان خرب و بدی نمی آید گفت ای پادشاه من آن به کنیکی نه بنشیند	
وَأَخُو الْعَدَاوَةِ لَا يُمْرُجُ بَحْرًا	إِلَّا وَيَلْبِزُهُ بِكَذَا آبٍ شَدِيدٍ
هنر چشم عداوت بزرگتر عیبی است	گل است سعدی و چشم شمنان خار
بیت نور گیتی فروز چشمه پور	زشت باشد چشمه موشک کور
حکایت بازرگانی را هزار وینا رخسارت افتاد و پسر گفت	

و این سخن را در کتابهای مختلف دیده ام و هر کس که در این سخن درنگ کند و به آن عمل نکند، حتماً در راهی که می رود، گرفتاری خواهد یافت. این سخن را در کتابهای مختلف دیده ام و هر کس که در این سخن درنگ کند و به آن عمل نکند، حتماً در راهی که می رود، گرفتاری خواهد یافت.

و این سخن را در کتابهای مختلف دیده ام و هر کس که در این سخن درنگ کند و به آن عمل نکند، حتماً در راهی که می رود، گرفتاری خواهد یافت. این سخن را در کتابهای مختلف دیده ام و هر کس که در این سخن درنگ کند و به آن عمل نکند، حتماً در راهی که می رود، گرفتاری خواهد یافت.

















و مردمان از انقاس تو در راحت خطیب این محنتی بیندیشید و  
 گفت جزاک الله اینچه مبارک خوابست که دیدی که مرا بر عیب خود  
 واقف گردانیدی معلوم شد که آواز ناخوش دارم و خلق از بلند خواندن  
 من در پنج اندامم کردم که این پس خطبه نگویم مگر پشتگ قطعه

از صحبت دوستی برنجم	کا خلاق بدم حسن نماید
عظیم هنر و کمان سیند	خارم گل و یاسمن نماید
گوشه من شوخ چشم بیاک	تا عیب مرا این نماید فرد

هر آنکس که عیشش نگونید پیش	هنر و انداز چای عیب خویش
----------------------------	--------------------------

حکایت یکی در مسجد بطوع باگت نمازگفتی باو ای که مستمعان از تو  
 نفرت بودی و صاحب مسجد امیری بود عادل نیک سیرت و خوش  
 که دل آورده گرد و گفت ای جوانمرد مرا این مسجد را موزان قدیمی اند  
 که هر یکی از ایشان پنج دینار مرتب آشته ام ترا ده دینار میدهم تا جامی  
 روی برین قول تفاق گردند پس از مدتی در گذری پیش امیر

نقد و ستایش  
 در این کتاب  
 از خطیب  
 در شهر تبریز  
 کتبی





شستی ندارد گفت هر چه در دل فرو آید در دیده بگویند قطعه	کسی بدمیده انکار گزینگاه کند و گزینش را دلت نگه کند و روی
نشان صورت یوسف بنامی فرشته اش بناید چشم گزینی	مثنوی هر که سلطان ید او باشد وانکه را پاوشنه سیند ازو
حکایت گویند خواجه را بنده نادان حسن بود باو می بسبیل موت و دیانت نظری داشت یابی از دوستان گفت درین این بنده من حسن و شمایی که دارد اگر زبان از وی آید بود چو پیش بودی گفت ای برادر چون اقرار دوستی کردی توقع خدمت مرا که چون عاشقی و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست قطعه	
خواجه با بنده پری رخسار پیم عجب کو چو خواجه حکم کند	چون در آید بازی و خنده وین کشد باز ناز چون بنده
پیت غلام آکیش باید خوشتر بود بنده نازنین مشت زن	

در این مثنوی هر که سلطان ید او باشد  
 و انکه را پاوشنه سیند ازو  
 حکایت گویند خواجه را بنده نادان حسن بود باو می بسبیل  
 موت و دیانت نظری داشت یابی از دوستان گفت درین این  
 بنده من حسن و شمایی که دارد اگر زبان از وی آید بود چو پیش  
 بودی گفت ای برادر چون اقرار دوستی کردی توقع خدمت مرا که  
 چون عاشقی و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست قطعه  
 خواجه با بنده پری رخسار  
پیم عجب کو چو خواجه حکم کند  
چون در آید بازی و خنده  
وین کشد باز ناز چون بنده  
پیت غلام آکیش باید خوشتر  
بود بنده نازنین مشت زن

این مثنوی را در این کتاب  
 در این مثنوی هر که سلطان ید او باشد  
 و انکه را پاوشنه سیند ازو  
 حکایت گویند خواجه را بنده نادان حسن بود باو می بسبیل  
 موت و دیانت نظری داشت یابی از دوستان گفت درین این  
 بنده من حسن و شمایی که دارد اگر زبان از وی آید بود چو پیش  
 بودی گفت ای برادر چون اقرار دوستی کردی توقع خدمت مرا که  
 چون عاشقی و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست قطعه

















که مشتاق بودم گفت مشتاقی به که ملولی نشو	
ویرآمدی ای نگار مست	ز دوت ندیم دامن از دست
مفتوق که دیر در تبسیند	آخر به ازان که سینه سینه
لطیفه شاه به که با رفیتان آید یفا کردن آمده است بکلمه آنکه	
از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت	
اِذَا جِئْتَنِي فِي رُقْعَةٍ لَّا تَزُورُنِي	وَالْأَعْيُنُ فِي صَلَاحٍ فَانْصَحْكَ
قطعه یک نفس که در محبت یا غما	بسی نماند که غیرت جوهرن باشد
غنده گفت که من شمع جگر ای سحر	مرا از ان صکر پروانه خوشتر کشند
حکایت یاد دارم که در ایام پیشین من و دوستی چون دوست	
با دلم در پوستی صحبت داشتیم ناگاه اتفاق غیبت افتاد پس اندکی	
که باز آمد عتاب آغاز کرد که درین مدت قاصدی نفرشادی	
دریغ اندم که دیده قاصد بحال تو روشن گرد و من محروم قطعه	
یار دیرینه مرا گو زبان تو پرده	که مرا تو پیشتر نخواه بودن

در غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت  
 از غنیمت و مضامین عالی نباشد بیت



از کس دوستی که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود / و از کس که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود

حکیم آید کسی سیر کند تو کند / باز گویم که کسی سیر کند تو کند

حکایت و نشاندی را دیدم که یکی مبتلا شده و رازش از پرده  
 پیر افتاد و جو فرخوان بر وی و مثل بیکران کردی بار  
 بطافتش گفتم و نم که ترا دوست این منظور علقی و بنای محبت بزرگی  
 نیست پس با وجود چنین معنی لائق قدر علما نباشد خود را متهم  
 گردانیدن و جو ربی ادبان بر دهن گفت ای یار دست عتالم از  
 دامن بدار که بار بادین مصلحت که تو بینی اندیشه کردم صبر و حکمت  
 او سهل تر می نماید از نادیدن او و حکیمان گویند دل بر مجاهدت  
 نهادن آسان تر است که چشم از مشاهدت فرو گرفتن مشهور

هر که دل پیش و پس کرد	پیش و در دست دیگری دارد
آهوی پالنگ و گردن	ن تواند پنجو شستن و شستن
آنکه بی او بهر شاید بود	گر حقایق کند بیاید بود
روزی از دوست گفتش ز بهار	چند از آن روز گفتم استغفار

از کس دوستی که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود / و از کس که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود

از کس دوستی که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود / و از کس که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود

از کس دوستی که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود / و از کس که در دنیا با او بود / و از کس که در دنیا با او نبود

کمند و ست بهار از و  
ملک نام و ست بهار از و

[illegible]

حکایت و گفتارانی چنانکه افتد وانی باشا بهی سرای

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تکثیر شده از کتابخانه مجلس شورای اسلامی

اتفاقاً خلافت طبع از وی مستخرج شد

و اماں از نو بہ شہر میر و مہر بید و کونہ

پروہرچی بابت مشورہ  
سہ ماہی سہ ماہی

مکتبہ اسلامیہ کراچی

نست پرہ گر وصل آفتاب نخواہد  
رونق بازار آفتاب بکاہد

این گفت و سفر کرد و پیرشانی او را در من ابرو

فَقَدْ بَرَّ مَا نَالَهُ مِنَ الْعَرَصِ وَالْمَرَا جَاهِلُ  
يَقُولُ الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ قَبْلَ الْمَعَارِفِ

خوشتر که پس از تو زندگانی کردن  
شهر با نامی که پیش از این  
آن را به نام خود  
فهرست کرده است  
و در این شهر  
خوشتر که پس از تو زندگانی کردن

شهر با نامی که پیش از این  
آن را به نام خود  
فهرست کرده است  
و در این شهر  
خوشتر که پس از تو زندگانی کردن

اما بشکوه منت باری پس از مدتی باز آمد آن حلق و او وی متغیر شده  
جمال یوفی زبان آمده و بر سپید رخسارش چو به گودی نشسته و  
باز از حسنش شکسته شود که در کنارش گیرم کناره گرفته و گفته قطع

آن روز که خطا شاد بود  
صاحب نظر از نظر برآمد  
کشی فخر و غم بر نشاند

نظم تازه بهار تو کنون از  
خند کس را می بخت که  
پیش کسی از که خریدار است

قطعه بفره و باغ گفته اند  
یعنی از روی نیکیوان خطا  
بوستان تو کند تازاری است

یعنی از روی نیکیوان خطا  
بوستان تو کند تازاری است  
رای می اگر کسی بخشد می تواند

رای می اگر کسی بخشد می تواند  
رای می اگر کسی بخشد می تواند  
رای می اگر کسی بخشد می تواند

این نامها در این شهر  
و در این شهر  
خوشتر که پس از تو زندگانی کردن  
شهر با نامی که پیش از این  
آن را به نام خود  
فهرست کرده است  
و در این شهر  
خوشتر که پس از تو زندگانی کردن



در این کتاب که در این شهر است و در این روز...

اروست بجان نمی چو تو بریش	نگذاشته تانقیات که براید
قطعه سوال کردم و گفتم جان وی	چه شد که موید برگرد ماه چو سید
جواب او ندانم چه بود و رویم را	اگر باقم خشم سپاه پوشیده
حکایت یکی را پرسیدم از مستقران ما تَقُولُ فِي الْمَرْدَانِ لَا خَيْرَ فِيهِمْ مَا دَامَ أَحَدُهُمْ لَطِيفًا يَتَخَاشَنَ فَإِذَا تَحَسَّنَ بَتَلَ لَطَفُ یعنی چند آنکه لطیف و نازک اندام است درستی کند و خوشی و چون سخت ورشت شد چنانکه بکاری نیاید لطفت کند و در دوستی ناپای قطعه	
امرو آنکه که خوب شیرین است	تلخ گفتار و ناز خوش بود
چون برش آمد و بلاغت شد	مروم آمیز و مهر و جوی بود
حکایت یکی را از علما پرسیدم که کسی با ماه رونی و خلوت دور باشد و رقیبان خفته نفس طالع شهرت غالب چنانکه غریبه گوید التَّوَكُّلُ يَنْفَعُ وَالْجَلْبُ يَنْفَعُ كَمَا يَنْفَعُ السَّجْدُ که یقین است چه در شکرگاری از روی بیلاست بماند گفت اگر از	

در این کتاب که در این شهر است و در این روز...

در این کتاب که در این شهر است و در این روز...



لا انا قد علمت اني كذا اني بيدار باغي مستبدان مغرور

پیرساز این فن قد و جوانی  
که بود مستعد و پادشاهان

ما چنگنه کرده ایم که روزگار هم به پیوستن در سالک به پیوستن!



نورای کتابخانه وزارت معین بنده است اگر داندیدہ است

شماره پستی و هواری  
کربان صوفی سنگا

برای این کتاب

من ضرب الشکر بر آن آرد و در امتداد آن می کشد و آن را که در آن است

والنفس المستقيمة

<p>  </p>	<p>  </p>
--	--

پہلی درسیان پرین پور  
ان پیمان سے ساہی

دوہم درمیان نامی رہا	دوہم درمیان نامی رہا
دوہم درمیان نامی رہا	دوہم درمیان نامی رہا

یہ چوں کہ ولادت ہم پر ہوئی ہے

ن باد مخالف چو سر زان خوش چون برت مستی و موی

کتابت فیضی دہشتہ سالہ جامعہ سفر کردہ بودیم خان صاحب

*[The page contains faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]*

[illegible]

10

۱۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنا  
 ۲۔ اعلیٰ درجہ کی ملازمت حاصل کرنا  
 ۳۔ اعلیٰ درجہ کی کمائی حاصل کرنا  
 ۴۔ اعلیٰ درجہ کی شہرت حاصل کرنا  
 ۵۔ اعلیٰ درجہ کی زندگی گزارنا  
 ۶۔ اعلیٰ درجہ کی خوشحالی حاصل کرنا  
 ۷۔ اعلیٰ درجہ کی عزت حاصل کرنا  
 ۸۔ اعلیٰ درجہ کی احترام حاصل کرنا  
 ۹۔ اعلیٰ درجہ کی فخر حاصل کرنا  
 ۱۰۔ اعلیٰ درجہ کی سعادت حاصل کرنا





فروخت بعلت کابین در خانه تمکن بماند و از محاورت او بجان  
 رنجیدی و از محاورت او چاره ندیدی تا گروهی آشنایان به  
 رسیدن آمدندش یکی گفت چگونه در مفارقت آن پادشاه <sup>گفت</sup>  
 ناپدید زن چنان دشوار نیست که دیدن مادر زن مستوی

گل تیاراج رفت و خار بماند	گنج برداشتند و مار بماند
و دیده بر تارک شان دیدن	خوشتراز روی دشمنان دیدن
و با سبب از هزار دوست پدید	تا یکی دشمنست نباید دید

حکایت یاد دارم که در ایام جوانی گذری داشتم در کوئی و نظر  
 ماهروئی در توی که حورشش بان خوشنمیدی و شومش مغر  
 در استخوان بخوشنمیدی از ضعف بشریت تا سلب قیاس بچرخید  
 و التجا بسایه دیواری کردم مشرب کسی حسرتوز از من سب  
 ای فرو نشاند که ناگاه از غلغله پلین خانه بدستشائی تافتستی  
 مالیک زبان و صاحب زبان <sup>ای</sup> پادشاه عاقل و شجاع که در تبار

بیت در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

بیت در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

بیت در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

بیت در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

۱۴۰

صبح را بدین آداب حیات اعلیٰ بدین قدری بر قیام و سر  
 گرفته و شکر در آن پیشه و بهین گفتن آمنت نه در آنم که بخواب  
 شیطانی کرده بود یا قطره چند از گل رویش در آن چسبیده فی الجمله  
 شربت از دست بکار نشین گرفته و بخوردم و غم از سر گرفته و شکر

طهارة القلب لا يسلكها الا السالكين

سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ مَنْ شَرِبَ مِنْ بَيْتِ بَنِي إِسْرَءِيلَ

مکتبہ اسلامیہ

سہ ماہی

مقدم آن فرزند طالع را که چشم

مست معنی بیدار گرد و نو نیم شب

حکایت سالی محمد خوارزم شاه رحمه الله علیه با خطا برای

ملح اختیار کرد جامع کاشغور آدم سیری را و به قزوینی و سنجابی

عبدال و نہایت جمال خیاں کہ در پیشش گویند

جفا و ناروغیاب شکر می

غیر اہم کراچی ڈائری

ملک شاهی و دیوبند

آن مجسمین حکم خود را

[illegible]





منصف ۱۷ لادوسی کردن نشانیها برادر خود را در روز است آهای اگر

گفتا چه شود اگر درین خط روز چند بر آسانی تابندست مستفید  
از آسودن یا آسانیدن

گرویم گفت تم نو اتم بحکم این حکایت مشطوم  
بزرگے دیدم اندر کو بهار  
چرا گفتم بشیر از نیانی  
گفت آنجا پر رویان نغزند  
قناعت کرده از دنیا بختار  
که باری بندی دل بر کشانی  
چو گل بسیار شد پیلان لغزند

این بختتم و بوسه بروی یکدیگر دادیم و وداع کردیم

بوسه دادون بروی یار چه سود  
سبب گفتی وداع یاران کرد  
همدران لحظه کردش بدرد  
روی زمین نمیه شمع و زان درو

انکم است یوم الوداع غنا سقا  
لا تحسبونی فی المودة منصفاً

حکایت خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه مابودیکی او اسرار عرب  
مراد اصل دنیا بخشید تا قربانی کند دروان خفا چه ناگاه بکاروان نوبت و پاک

پند باز گمان گریزاری کردن گرفتند و فریاد بفریاده خواندن

اگر تضرع کنی و گریه یار  
وزوزر باز پس نخواهد داد

دعا و تمنا در راه  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود

دعا و تمنا در راه  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود

دعا و تمنا در راه  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود  
بسیار از عینیت مثل  
کردنی در آفاق مثل  
و در مسدود





بلکه ساهی ست تا بافت دوزن  
چون مرغ غریبی جان  
دوی از خاک گدازد  
از کسند و درین  
لیکن خان آرد  
در پشت غدا باشد  
چون قارون باشد  
سلاطین آنکه

گروش گیتی گل ویش بریت

بعد از مفارقت او غم سفر کردم ویت جرم که بقیت زندگان

فرش هوس در نوردم و گردنجا است نگر دم قطع

دوش چو طایر منما اندر پانج وصل

دیگر از راز فراق یازم می چیم چو مار

سود در پانیک دی بودی کم موج

صحت گل خورشید می گشتی شوش خار

حکایت یکی راز ملوک عربیست لیلی و معجون شوش حال می

با کمال فضل و بلاغت سر بیابان نهاده است و نام احتیاز است او

غیر موش تا حاضر آوردند و ملاحت کردن گفت و شرف نفس انسان چهل می

خوی بهایم گشتی و ترک صحبت و مگفتی معجون نبالید و گفت

وَرَبِّكَ تَقْبَلُ فِرْدَا دِهَا

الْمَرْهَاتُ كَمَا فَيُوضَعُ لِي عَذَابُ

رویت امی لسان بدیدندی

قطعه کاج کانا که عیب من گفتند

تا بجای تیغ در نطف است

بی خمیر سبزه بریدندی

تا حقیقت بر صورت دعوی گواهی اوی

فَدَلِكُنَّ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِيهِ

نشان از نظام  
که بر نیاید معجز  
باشد ای احوال شاد  
باغستان مستور در  
حاشی و لیلی بافت  
مقدور است  
خاکستان لاله کرده  
بیاخته اند و غنوم  
دانش قیاس بود  
دولت عشق  
لیلا و زنون گفتند

بیاخته اند و غنوم  
دانش قیاس بود  
دولت عشق  
لیلا و زنون گفتند

رویت امی لسان بدیدندی  
قطعه کاج کانا که عیب من گفتند  
تا بجای تیغ در نطف است  
بی خمیر سبزه بریدندی  
تا حقیقت بر صورت دعوی گواهی اوی  
فَدَلِكُنَّ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِيهِ



و پویان و مرصع و جویان و بر حسب واقع گویان

در چشم من آمد آن سحر و بخت	بر بود و دلم زدست در پانی گشت
این دیده شوخ می برد دل گشت	خواهی که بکس دل نهی می دیده پند

شنیدم که در گزری پیش قاضی بانام برخی ازان مقاله برسمش  
 رسیده و زاید الوصف بنجیده و شام بی تحاشاداون گرفت و گفت  
 و رنگ بشت و هیچ از بختی نگذشت قاضی کی گفت از عکس متبرکه همان بود  
 آن شاهدی و شرم گرفتن پیش | اوان عقده بر بروی ش شیرینش

حضرت الحبيب زيب و طيب

از دست توشت هوای رخ رون	خوشتر که هست خوشتر تا خون رون
-------------------------	-------------------------------

همانا از وقاحت او بوی سماحت می آید فرد

انگور نوا آورده ترش و سم بود	روز و دو سه صبر کن که شیرین گردد
------------------------------	----------------------------------

این بخت و بسند قضا باز آمدنی چند از بزرگان و آن که مجلس حکم دی بود  
 زمین نشسته بود که با جارت مخفی قدرت گویم اگر چه که دست بزرگان گفته اند

در بیان و مرصع و جویان و بر حسب واقع گویان  
 در چشم من آمد آن سحر و بخت  
 این دیده شوخ می برد دل گشت  
 شنیدم که در گزری پیش قاضی بانام برخی ازان مقاله برسمش  
 رسیده و زاید الوصف بنجیده و شام بی تحاشاداون گرفت و گفت  
 و رنگ بشت و هیچ از بختی نگذشت قاضی کی گفت از عکس متبرکه همان بود  
 آن شاهدی و شرم گرفتن پیش | اوان عقده بر بروی ش شیرینش  
 حضرت الحبيب زيب و طيب  
 از دست توشت هوای رخ رون  
 خوشتر که هست خوشتر تا خون رون  
 همانا از وقاحت او بوی سماحت می آید فرد  
 انگور نوا آورده ترش و سم بود  
 روز و دو سه صبر کن که شیرین گردد  
 این بخت و بسند قضا باز آمدنی چند از بزرگان و آن که مجلس حکم دی بود  
 زمین نشسته بود که با جارت مخفی قدرت گویم اگر چه که دست بزرگان گفته اند



در روز هفتم بحث کردن روش

خطای بزرگان گرفتن خطا	نزد هفتم بحث کردن روش
لیکن حکم سوابق انعام خداوندی که ملازم روزگار بندگانست مصلحتی که	بیتند و اعلام کنند نوعی از خیانت باشد طریق صواب آنست که با این سه
گروم نگرودی و فروش و در نوردی که متعصب یا گاهی نیست گفتا بگنا	گروم نگرودی و فروش و در نوردی که متعصب یا گاهی نیست گفتا بگنا
شیخ ملوث نگرودی حریف نیست که دیدی سخن اینک شنیدی مشغولی	شیخ ملوث نگرودی حریف نیست که دیدی سخن اینک شنیدی مشغولی
چشم و آتش ز آبروی کسی	یکی کرده بے آبروی بسی
که کین نام زشتش کند به مال	بسا نام نیکوی بخواجه مال
فانی نصیحت یاران بیکدل پسند و حسن ای قوم آفرین خواند و گفت نظر	فانی نصیحت یاران بیکدل پسند و حسن ای قوم آفرین خواند و گفت نظر
غریبان در صحت حال من عین صوابست و مسئله به جواب و لیکن شعر	غریبان در صحت حال من عین صوابست و مسئله به جواب و لیکن شعر
که میمنت افکار یقین به عدل	و کوان حبایا لکلام بزر و
که نتوان شستن از زنگی ساهی فرو	نصیحت کن مرا چند آنکه خواهی
سر کوفه مارم نتوانم که به چشم	از یاد تو غافل نتوانم که در چشم
این گفت کسی چند به تمحض حال او بر آنحضرت و گفت بیکران سخت	این گفت کسی چند به تمحض حال او بر آنحضرت و گفت بیکران سخت

در روز هفتم بحث کردن روش

لیکن حکم سوابق انعام خداوندی که ملازم روزگار بندگانست مصلحتی که

بیتند و اعلام کنند نوعی از خیانت باشد طریق صواب آنست که با این سه

گروم نگرودی و فروش و در نوردی که متعصب یا گاهی نیست گفتا بگنا

شیخ ملوث نگرودی حریف نیست که دیدی سخن اینک شنیدی مشغولی

چشم و آتش ز آبروی کسی

یکی کرده بے آبروی بسی

که کین نام زشتش کند به مال

بسا نام نیکوی بخواجه مال

فانی نصیحت یاران بیکدل پسند و حسن ای قوم آفرین خواند و گفت نظر

غریبان در صحت حال من عین صوابست و مسئله به جواب و لیکن شعر

که میمنت افکار یقین به عدل

و کوان حبایا لکلام بزر و

که نتوان شستن از زنگی ساهی فرو

نصیحت کن مرا چند آنکه خواهی

از یاد تو غافل نتوانم که در چشم

این گفت کسی چند به تمحض حال او بر آنحضرت و گفت بیکران سخت

در روز هفتم بحث کردن روش

لیکن حکم سوابق انعام خداوندی که ملازم روزگار بندگانست مصلحتی که

بیتند و اعلام کنند نوعی از خیانت باشد طریق صواب آنست که با این سه

گروم نگرودی و فروش و در نوردی که متعصب یا گاهی نیست گفتا بگنا

شیخ ملوث نگرودی حریف نیست که دیدی سخن اینک شنیدی مشغولی

چشم و آتش ز آبروی کسی

یکی کرده بے آبروی بسی

که کین نام زشتش کند به مال

بسا نام نیکوی بخواجه مال

فانی نصیحت یاران بیکدل پسند و حسن ای قوم آفرین خواند و گفت نظر

غریبان در صحت حال من عین صوابست و مسئله به جواب و لیکن شعر

که میمنت افکار یقین به عدل

و کوان حبایا لکلام بزر و

که نتوان شستن از زنگی ساهی فرو

نصیحت کن مرا چند آنکه خواهی

از یاد تو غافل نتوانم که در چشم

این گفت کسی چند به تمحض حال او بر آنحضرت و گفت بیکران سخت









رهایی و مصلحت آن ننیم که ترا از قلعه بزرگ اندازم که دیگران نصیحت  
 پذیرند و عبرت گیرند گفت ای خداوند جهان پرورد و نعمت  
 این خاندانم و این جرم تنهاد جهان نه من کرده ام و گیر این  
 نامن عبرت گیرم ملک را خنده گرفت و بفرمان سپهر خرم ادرخواست  
 و شهنشاهان را که اشارت بکشتن او همی کردند گفت

همه حمال عیب خوشتنید

کتاب فی الفقه

خوانی پاکباز و پاک رو بود  
 چنین خواندیم که درد رایی اعظم  
 در علاج آمدش تا دست گیرد  
 همی گشت از میان موج تشویر  
 درین گفتن جهانی بروی اشفت  
 بدست عشق زبان بطال نشویش  
 که با پاکباز رونی در گرد بود  
 بگردانی در دست اند با هم  
 میا و اکا ندران حالت میرد  
 مرا بگذار و دست یار من گیر  
 شنیدندش که جان میداد و میگفت  
 که در سختی کند یاری فراموش

۱۶۱  
 رهائی و مصلحت آن بنیم که ترا از قلعه بزرگ اندازم که دیگران نصیحت  
 پذیرند و عبرت گیرند گفت ای خداوند جهان پرور و نعمت  
 این خاندانم و این جرم تنها در جهان نه من کرده ام و دیگر اینها  
 تا من عبرت گیرم ملک را خنده گرفت و بعد از پی خرم او برخاست  
 و مستغنیان را که اشارت بکشتن او همی کردند گفت  
 همه حمال عیب خوشتنید  
 طعنه بر عیب یگران نهید  
 حکایت منقومه  
 جوانی پاکباز و پاک رو بود  
 چنین خواندم که درد رایی اعظم  
 چو ملاح آتش تا دست گیرد  
 همی گشت از میان موج تشویر  
 درین گفتن جهانی بروی اشفت  
 حدیث عشق زان بطال نموش  
 که با پاکیزه رونی در گرد بود  
 بگردانی درشت دند با هم  
 سپا و اکاند ران حالت میرد  
 مرا بگذار و دست یار من گیر  
 شنیدندش که جان میداد و مسکنت  
 که در سختی کند یاری فراموش







و بخت با او نشسته و دیده و دل درویش بهای او نشسته و بخت  
 و طیفها گفتی باشد که دشت نفرت گیرد و دولت پیر و از انچه شایسته  
 بخت بلندت یار بود و چشم دولت بیدار که صحبت پیر قشای خسته پرده جهان  
 رسیده سرد گرم کشیده نیک بد از موده که حقوق صحبت بداند و شرم موده  
 بجای آورده عشق مهربان خوش طبع شیرین زبان ششوی

تا تو اتم دولت بدست آرم	در بیا از ارم نیارم
در چو طوطی شکر بود خوش است	جان شیرین فدای پرده است
نه گرفتار آمدی بدست جوانی معجب خیره رای ستریزی شبکپانی که هر دم	هوس پر دو هر خطه رای زنده و شیر جانی خنید و هر روز یاری گیرد و قطع
جوانان خرم اند و خوب خشار	ولیکن وفا با کس نه پائید
وفاداری مدار از بلبلان چشم	که هر دم بر گل دیگر سر آیند
اما طاعت شیرین که بخت او بد گانی کنند نه بقضای جیل جوانی فرد	
ز خود بهتری جوئی فرصت شمار	که با چون خودی گم کنی روزگار

مقاله  
 در بیان  
 بخت  
 و طیفها  
 و بخت بلندت  
 رسیده سرد  
 بجای آورده  
 تا تو اتم  
 در چو طوطی  
 نه گرفتار  
 هوس پر دو  
 جوانان خرم  
 وفاداری  
 اما طاعت  
 ز خود بهتری

و بخت بلندت یار بود و چشم دولت بیدار که صحبت پیر قشای خسته پرده جهان رسیده سرد گرم کشیده نیک بد از موده که حقوق صحبت بداند و شرم موده بجای آورده عشق مهربان خوش طبع شیرین زبان ششوی

گفت چندان برین خط بگفتم که گمان بدم که دلت در قید من آید و صید من  
 شد تا که نفسی سر دزدی برد و بر آورد و گفت چندان سخن که بگفتی در دزدی  
 عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی از قبیله خویش شنیده ام که  
 زن جوان را اگر تیری در پلوش شنیده از آنکه پیر شعر

لَمَّا رَأَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا كَلْبًا	شَبَّاهَا كَحَيِّ شَفَةِ الصَّالِمِ
تَقُولُ هَذَا مَعَهُ مَكِيدَةً	وَلَمَّا الرُّقِيَّةُ لِلْبَيْتِ كَلِمَةً

یاعنی زن بر مردی ضارب خیزد	بس قند و جنگ نشان سر بر خیزد
پیر که ز جای خویش نتواند خاست	الا بعصا کیش عصا بر خیزد

فی الجملة امکان موافقت نبود بمفارقة انجامید چون مدت مدتی  
 برآمد عقد نکاحش بستند با جوانی تند تر شرومی تهیدست بدخوی بود  
 شدیدی و رنج و غنا دیدی و شکر نعمت حق همچنان گفتی الحمد لله  
 از آن عذاب الیم بر بهیدم و بدین نعیم مقیم بر رسیدم

روی زیب و جامه ویا	شکل خود رنگ بوی و هوس
--------------------	-----------------------

بسیار از این شعر در کتابهای دیگر آمده است و در بعضی نسخها تغییراتی در آن شده است  
 و در بعضی نسخها نیز این شعر را در جای دیگر آورده اند  
 و در بعضی نسخها نیز این شعر را در جای دیگر آورده اند

تأسیل باشد از آنکه دوم کتاب طبع آن را در دوزخ باشد و آنرا در دوزخ













که خاندان من شیعی خدیو پاک بر  
 که سرشمنه و قاضی کشید و سگ گفت  
 ترا که دوست باز و گهر چه وانی

بروستان گل آغاز و خجسته است  
 میان شیرین و خنک فتنه خاست  
 قبل از طاعت شغف گناه و خیریت

# باب هفتم در تاثیر تربیت

حکایت یکی را از وزیر پیری کو دن بود پیش دانشمندی و ستاد  
 که مرین را تربیتی کن مگر عاقل شود روزگاری تعلیم کرد و شور بود پیش  
 پیش کس فرستاد که این عاقل نمی شود و مراد یوانه کرد و قطع

آهنی را که بگس باشد  
 تربیت را در و اثر باشد  
 چونکه ترشد پدید تر باشد  
 چون بیاید هنوز خراب باشد

پنج صیقل نگویند اند کرد  
 چون بود اصل جوهر قابل  
 گشت رای منقذ گانه بشوئی  
 خردی گشت بگه بر بند

حکایت حکیمی سپرد از پند همید او که ای جانان پدر من آموزید که

معرفت باد  
 حکایت از پند  
 خجسته است  
 فتنه خاست  
 خیریت  
 تربیت  
 تعلیم  
 عاقل  
 عاقل نمی شود  
 مراد یوانه  
 قطع  
 آهنی  
 تربیت  
 پدید  
 بیاید  
 خراب  
 پند  
 آموزید

بزرگواران و بزرگان  
 و بزرگان و بزرگان  
 و بزرگان و بزرگان  
 و بزرگان و بزرگان







خواندن قرآنش دل مردم به کردی جمعی پسران پاکیزه و دختران  
و شیرین بدست جفای او گرفتارند زهره خنده نه یارای گفتار که جان  
سیمین یکی را طپانچه زدی و گاه ساق بلورین یکی را شکنجه کردی تقصیر  
شنیدم که طرفی از خیانت نفس او معلوم کردند و بزورند و برانند پس آنکه  
کتاب می بستی و او را پارسائی سلیمی نیکمیدی که سخن در حکم ضرورت  
گفتی و موجب آزار کس بر زبانش نرفتی کو دوکان را بهیبت او ستاد  
نخستین از شرفیت و معلم دین را اخلاق ملکی دیدند و یو یک گشت  
شدند با عظام و علم او علم فراموشش کردند و همچنین اغلب اوقات بیاد  
فراموش شدند و لوح و پیرست تا کرده بر سر هم شکستند و پیرست  
استاد معلم چو بودی آزار خرسک بازند کو دوکان باز  
بعد از دو هفته بران مسی گذردم معلم اولین او دیدم که دل خوش کرده بود  
و بتمام خوش باز آورده برخیدم و لاجول گفتم که دیگر توبه این معلم ملا  
پرا کردند پیرمردی ظریف همانند پیر بشنید بخندید و گفت منومی

[illegible]

پادشاه است پس بکتاب داد	روح سیمینش بر کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بود	جور است او به تو مهر بدید
<p>حکایت پارسا زده را منت بیکران از ترکه عثمان بدست افتاد          نقش و خور آغاز کرد و بدری پیشه گرفت فی الجمله نماند از سایر معانی که          نکرده و شکر که بخورد و باری به پیش گفتم ای فرزند خلایق این است خرج آسیا          گردان یعنی خرج فراوان کردن مسلم کسی را باشد که فعل معین و او طعه</p>	
چو خلعت نیست خرج آهسته تر کن	کرمی گویت ملاحان سپرد
بگوستان اگر باران نیارد	بسالی و جلد گرد و خشک است
<p>عقل و ادب پیش گیر و هو و لب بگذار که چون نیست سپری شود سختی          بری پوشمائی خوری سپر از لذت نامی نوش این سخن در گوش نیارد و به          قول من اعتراض کرد گفت راحت عاجل را به تشویش محنت اجل          منتقص کردن خلاف مای خردمندان است</p>	
خداوندان کام و نیک است	چرا سختی برند از بیم سختی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱











در این کتاب که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران

پیش بزرگی میگفتم گفت دل من صدق این سخن گواهی میدهد هر چه  
 نشان میدهد در حالت خردی با ما و در پیر چنان معاملت کرده اند  
 لاجرم در بزرگی چنین متحول و محبوب قطع  
 پسری را پدر محبت کرد  
 گامی جو اندر و یاد گیر این پسند  
 هر که با اهل خود وفا نکند  
 نشود دوستی و دو نشیند  
 مشیل کردم گفتند چنانستان بدینی آئی  
 گفت تباستانم چه حیرت است که بزمستان نیز چنین آیم  
 حکایت زنی را پیشی حامله بود مدت حمل بسیار و در پیشی را هم  
 فرزند نیامده بود گفت اگر خداوند تعالی مرا پسری بخشد جزین خرقه که  
 پوشیده ام هر چه در ملک هست ایتا رود نشان کنم اتفاقا پس آورد  
 سفره در و نشان بوجب شرط بنهاد پس از چند سال از سفر شامم نامم  
 بجهت آن دوست برگزیدم و از چگونگی حالش خبر گرفتم که در زندان  
 نشسته و دستم گشاید گفتند پیش خمر خورده و غمخواره کرده خون

در این کتاب که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران

در این کتاب که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران

در این کتاب که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران  
 که در این شهر از آن بزرگواران









سجل قیامت  
روزگاہ  
بیان اس  
بطریق صحت  
فردی قیامت  
۱۹۲۰

دست و پای بسته عقوبت همیکه گفت ای پسر من تو مخلوقی را خدای  
عز و جل میسر حکم تو گردانیده است و ترا بروی فضیلت داده شکر نعمت  
باری تعالی بجا آر و چندین چهاروی پسند نباید که فردا می قیامت  
به از تو باشد و شمر بسیاری بر می مشنوس

چو رش کمن و دلش میازار  
آخرت بقدرت آنسید  
هست از تو بزرگ ترست راوند  
فرمانده خود کمن فراموش

بر بند و گسیختن بسیار  
اورا تو پده درم  
این حکم و غرور و خشم و احمق  
ای خواجہ ارسلان و آشوش

در خیرت از سر و عالم علی التعلیه وسلم که گفت بزرگترین حسرتی در روز قیامت  
آنست که بنده صالح را بهشت نداد و خداوندگار فاسق را بدو بخشید

خشم محمد مران و طبع پیکر  
بنده آزاد و خواجه و زبیر

بر علاء المکی طبع خدمت قست  
قضیت بود روز شمار

حکایت سالی از پنج پانسیام سفر بود و راه از حرامیان پر خط

100-443887-100





1972

تیر و کمان ویم از دست جوان افتاده و لرزه بر استخوان افتاد

نہ ہر کہ موی شکافد پیروشن خاک

چارہ خزان بدیم شش سلج چارہ ہا کر دیم جان سلاست بر آوریم قطع

کارهای گران کار دیده است  
کشیشتره و آرد نیز خیم کند

جگرهای ایران را در پناه  
حوان گریه قوی مال و سلتنه با

چوان لرحه موی این بین با  
نه و نه مهان آنز موده معلومست

حکایت تو انگرزاده را دیدم بر سر گور پدر نشسته و مادرش بجه پمناطه

حکایت بود اهل راه را دیدم که بر سر راه پیران  
 به شکر صندوق تربت پیران سنگین است و گشتا به گشتان فروش نهام

در پیوسته که صندوق بر بست پدید آید  
 زانوقت بخت هر روز در و ساخته گوید درت چه بد خستی و تو فراموش نهاده

انداخته و خست پیروزه درو ساخته بود پیران چهره  
شسته و بیکار رو داشته و در پیش اسیران شنید و گفت تا بدیت در این

مشتی و خاک بر و پاشیده در ویس پس این سبید و خاک را چنان

سنگهای گران بر خود بچسبید بدین بهشت رسیده باشید

خرکه بروی نهند که سر بار	پیشک آسوده بر لب
...	...

مطالعہ و دیوش کہ باہریم فاقہ کشید

بانهن کي بهتريون ڏينهن ۾ گذارڻ لاءِ چاهيو ته انهن کي پنهنجي زندگيءَ ۾ بدلتيا جي سلسلي کان بچائڻو پوندو.

والله مدد دولت منموتی آسانی نیست

مردن پنهانی نیست که دشوار است

بہ حال سیری کد زندی محمد

خوشتر ان امیری که گرفتارید

حکایت بزرگی را بر سرِ اوستی این بیت آغوشِ عذوقِ نَفْسُکَ

الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ كُنْتُ بِحُكْمِ أَنْكِ هِرَانِ شُمْسِي كِه بَاوِي حَسَانِ كُنِي دُو

گرو و مگر نفس چنید انکه در این پیش کنی مخالفت زیاده کند قطع

فرشته خوی شه و آدمی کلم خورن

وگر غور و چو بهانم بوقدر چو حماد

مراود که برای مطبع مزبور است

خلافت نفس فرماں، چو بافت مرو

جہاں سے کہیں دیہان تو انگریزی درویشی

یکی بر صورت درویشان بر صفت ایشان و دیگری بر صفت و بیست و

در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و در دم تو انکار آن غارت نهاد و سخن بیخارسانید

درویش دست قدرت است تو اگران پای را نیک است

برایان ابدست اندر در نیست

خداوندان نعمت اکرمیت

۱۹۵  
 آه دی تو  
 حلالی از چشمت  
 سست و دگرگردد  
 تو جانش نیستی مرا  
 مفدا بس که شود  
 بیکرود و اسی  
 به حال در میان ما  
 رفت و رفت

۱۰۰

[illegible]

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

مجلس شورای اسلامی

100

روزن روزن

عزیز میرزا

جانی است

برادر علی محمد

مفتی محمد رفیع الرحمن

اسم جنس باقی

فہرست

کتابت شد در روز کوب هم  
مستقل است به دلایلی بود  
هم در جوانی و از آن برای  
الزم که یک روزی می بیند باری  
علم ساقطه انگیزی  
است و در میان  
شکسته نام

اگر چه در وقت بزرگام این سخن سخت گفتند ای پادشاه اگران فعل مسکینان  
 و ذخیره گوشت نشینان و مقصد از آن گفت مسافران و محتمل بزرگان <sup>افغان</sup> <sup>است</sup>  
 و اگران است تاول بطعام آنکه بزند که متعلقان بر پستان بخورند و فصله  
 مکارم ایشان بر ازل و پیران افارین حیران <sup>مستط</sup> <sup>رسد</sup>

زکوة و فطرة و عتاق و ہدی و قربان  
جزین و کسب و انہم بعد پریشا

تو اگر ان اوقفت نذر ہو  
تو کی پیدائش ان سی کہ ہو

اگر قدرت وجود است اگر قوت وجود تو انگر آن را بهتر بشود که مال من را کارند  
و جامه پاک و عرض مصنوعی دل فارغ و قوت طاعت و تقوی طبیعت  
و محبت عبادت در کسوت لطیف پیدا است که از معدۀ غالی چه قوت آید و از  
دست تنگی چه مروت از پایی لبسته چه سیر و از دست گرسنه چه خیر قطعه

بنود و وجه پادشاه  
ای و در وقت  
تأخرت بود و در وقت  
تأخرت بود و در وقت

شب پر گندم سپید آنکه پدید  
مور گرد آورد تپان

فروغت با نفاقه نه پویند و جمیبت و سنگدستی هورت نه بند و یکی تحریر نه

[illegible]







سید بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
در بیان حقایق دینی و اخلاقی  
و تفسیر آیه های قرآنی

اگر بی مهر مال کند کبر بر یکم | کون خرش شمار اگر کا و غیرت

نغمه ندمت ایان و امار که خداوند کرد گفت غلط گفتی که بنده در منند  
چه فائده که ابرند و نیابند و چشمه آفتاب اند و بر کس نمی تابند و بر کس  
استطاعت نوارند و نمیرانند قدمی بهر خدا نهند و درمی بی آن آدمی نهند  
مالی نیست فراهم آید و بهشت نگه دارند و بهشت بگذارند چنانکه بزرگان  
نفته اند سیم خیل از خاک وقتی بر آید که وقتی در خاک و در **شعر**

برنج و می کسی نمیت بچنگ آرد | و اگر کس آید و بی رنج و می بردارد

جواب گفتش بر بخل خداوندان نیست و قوت نیافته الا بعلت گردانی و گردانی  
هر که طمع یکسو نهد کریم و بخیلش کی نماید محک اند که زهر است و که ادا اند که  
مسک است گفتا تجربه آن میگویی که شعلگان بر در بردارند و غلیظان  
ار بگازند تا با بر غریزان ندهند و دست جناب برینه صامحان و اهل شین  
هند و گویند کس اینجا نیست و تحقیق است گفته باشند نیست

اگر عقل و بهت ندیر ای نیست | خوش گفت پرده اگر کس و سر ای نیست

ای نفس من که میانی  
در این دنیا و آخرت  
درست و نادر است  
است و نادر است  
در این دنیا و آخرت  
درست و نادر است

از نفس بخل بر داشتی  
پیش آمدن و دور شدن  
ای مردمان غلیظان  
دل و با بر عدده و دماست  
مهره بخت و دخل  
در این دنیا و آخرت  
درست و نادر است

در این دنیا و آخرت  
درست و نادر است  
در این دنیا و آخرت  
درست و نادر است





عزت بی بی خانم و  
والد محترم بی بی خانم  
مردن فاضل بی بی خانم  
از کوک در اس  
آرام بخشیدند  
خداوند بخیر  
مقامات و  
در اسلام  
من کان کما  
از کوک

بناشد بعضیان مبتلا گردد که لطیف فرج تو مانند منی و دوزخ نزدیک شد و اوم  
 در این یکی بر جایست آن دیگر بر پای شنیده ام که درویشی را با حدی  
 قضی بدیدند با آنکه شمساری بر دوش سنگساری بود گفت ای مسلمانان  
 قوت ندارم که زن کنم و طاقت نه که صبر کنم لا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْاَسْلَامِ  
 و از جمله مواجب سکون و جمعیت مرون که تو اگر از این پیشتر نشو و یکی آنکه هر  
 سنی برگزیده هر روز جوانی از سر که صبح تا بان را دست از صحبت  
 و بر دل و سر و خردمان را پای از خجالت و در گل

بخون غریبان فرود برده چنگ  
سر انگشته کرده عناب رنگ

شماره یکم خوشبختی ربود و نیا کرد

مَنْ كَانَ بِإِذْنِي بِهِ مَا أَشْتَهَى

اغلب قبیله تان امان عصمت لایند و گرسنگان نان پائید ملت

چون گوشت نده گوشت یافت پس بد  
کین شتر صاکت با خود جمال

پادشاه مستوران بعلت درویشی در عین فساد و فساد و اندو

[illegible]

ادامه اخبار  
گوشه ای از این چرخ  
و صورت اقبال  
سما کی اگر فضا  
عزت را در نقش  
چرخ کند و دم را  
حکم کند و بیت  
از او خنجر طوی  
منور خط و دینیت  
مشتعل از غلات  
مشتعل از غلات  
الوسعه

سنت ۱۰ گویند کہ جس شخص محبت میں نہ آئے اس کی شادی ہرگز نہ ہوتی





در این کتاب که در این شهر کاتب شده است

و بهینده گفتن آغاز و سنت جان است که چون دلیل از خصم فرومانند  
سلسله خصوصیت جنبانند چون از ریت ترش که بخت با پسر برنام  
بجنگ برخاست آیه این گوشتن تکه کار و چنگ  
و شام و او پیش گفتیم که با هم درید زنده اش شکستیم

او درین دمن و در وقت داده	تخلق از پی مادوان خندان
انگشت تعجب جفا سانی	از گفت و شنید مایه ندان

انقصه مرافقت این سخن پیش قاضی برویم و بحکومت عدل قاضی رضی  
شیم تا حاکم سلمان مصلحتی بگوید و میان تو انگران و روشیان  
بگوید قاضی چون حالت مایه بد منطق مایه شنید و تعجب تفکر فرود  
پس از مائل بسیار سر بر آورد و گفت ای که تو انگران و روشیان  
روا دشتی بدانکه هر جا که گل است خار است با هم خار است بر سرخ گنج است  
و آنجا که در شا هو است نهنگ و دم خوار است لذت عیش و نیا را لذت  
در پی است نصیم بهشت را و یو از مکاره و پریش نیست

در این کتاب که در این شهر کاتب شده است

در این کتاب که در این شهر کاتب شده است

در این کتاب که در این شهر کاتب شده است

۲۰۴۵

بهرینج کیند گرگانشه طالب دوست  
کنج و ماو گل و خار و غم و شادی همه

نظر کنی درستان که پیدمشک است چو بختک و پنهان در زمره تو لنگران  
شاکرند و کفورو در حلقه و رویشان صابرند و خجسته

اگر زال هر قطره در شکم  
چو غمزه باران در پیش

مقربان حضرت میل و علما تو انگراند و روش سیرت و روشیانشانند

توانگر مہبت و مہین تو انگران آنست کہ غم و روش گیر و و بہین

درویشان کہ تم تو انکار ان کی روئے مسیٰ یٰتوکل علی اللہ

فَوَحَّسَهُ لِسَ رُؤُوسِهِ عَمَّا يُصَنَّفُ شَايِلًا

تو انرا ان سبب عل اندیشهای و مست ملاهی نعم طافه پسندیدین  
و من که در کمال کرم و شادمانی و کافیه نعمت که در نزد پادشاه

مختار و زیاده را اگر نشاء الله تعالی بشارت و ماطم فان همان را بر دارد

باعتقاد بکستند و در آخر از محنت و ریش نهشتند و از بار تعالی ترسیدند

گراؤں سے روگری شدہ ملاک	ان سے بہتر براؤٹو فاج پاک
-------------------------	---------------------------

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

به نام خداوند  
 یکتا و الهی هر که خواهد  
 کتب و رسائل حق را در دست  
 پس از تقای شایسته  
 برای آنکس که  
 شایسته باشد به حق  
 نمی یافد  
 بهر آنکه شایسته  
 ارکان حق فرموده ۱۲  
 ملازمی با حق

۱- قاضی محمد علی خان  
 ۲- قاضی محمد علی خان  
 ۳- قاضی محمد علی خان  
 ۴- قاضی محمد علی خان  
 ۵- قاضی محمد علی خان  
 ۶- قاضی محمد علی خان  
 ۷- قاضی محمد علی خان  
 ۸- قاضی محمد علی خان  
 ۹- قاضی محمد علی خان  
 ۱۰- قاضی محمد علی خان





ازین بیان معلوم می شود که این کتاب در سال ۱۰۶۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری در شهر تبریز در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری

که تیر و پستی اگر بپوشد بنحو خوش که دنیا و آخرت برد	کمن گردش که تیر و پستی ترا نگارم و دست کار است
--	---

# باب ششم در ادب و صحبت

مال از بهر سایش عمرت مزار بر گردن مال عاقلی را پدید می آید  
 و در پیش پست گفتنیست تا نگردد و گشت و پخت آنکه مرد و پخت سر

کمن باز بر آن بچسب که هیچ نکرد که مرد در تحصیل مال کرد و خورد
--

حکمت موسی علیه السلام فارون را نصیحت کرد که احسن کما  
 احسن الله الیک نشنیده عاقبتش شنیده قطعه

آنکس که بدینار و درم خیر نگیرد خواهی شمع شوی از دنیا و پست	عاقبت اندر در میان و درم کرد با خلق کرم کن چون با تو کرم کرد
---	---

عرب گوید شد و لا تمئن لان الفائدة الیک عما عدا  
 این سخن و منت مش که نفع آن بخواه از میگرد

این کتاب در شهر تبریز در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری در شهر تبریز در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری

این کتاب در شهر تبریز در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری در شهر تبریز در روز شنبه ۱۰ محرم ۱۰۶۰ هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



100

17

2

4

10

1

2

10

10

11

2

2

1

1



10

1

2

1

10

1

1

1

1

1

دخت کرم هر کج با نچ کرد	گذشت از فلک شاخ و بالای
ارامید داری کز و بر خور	بخت نیت از پوی او
شکر خدای کن موقوف شدنی خیر	ز انعام فصل او نه معطل گذشت
منت نه که خدمت سلطان	منت شناس از کج خدمت بدست
حکمت و کس پنج پیوده بر دندوی بیفانده کرونه یکی آنکه	
اند دخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد مشنوی	
علم چند آنکه بیشتر خواند	چون عمل و توفیت نادانی
نه محقق بودند و نه داشتند	چار پائی بر کتابی چند
حکمت علم از بهر دین پرور نیست نه از بهر دنیا خوردن شعر	
هر که پیش از علم و زهد فروخت	خویشی کرد و در پاک بخت
پند عالم ناچار پس بر کار کوشید و دست	
یهدای به و هوو که یقتدی میست	
بیفانده هر که عمر در باخت	چیزی نماند و ز پریشان

4

1





که آن بجای مبدل شود و این بخوابی متغیر گردد

مشتاق ترا دوست اول شد	و رسیدی آن لیل بجدائی نهی
-----------------------	---------------------------

پند هر آن ستر که داری با دوست بسیار منه و اگر چه دوست مخلص باشد  
چه دانی که وقتی دشمن گردد و هرگز ندانی توانی دشمن مرسان که باشد که

وقتی دوست گردد

پند را از یک نهان خواهی با کس در میان منه و اگر چه دوست باشد  
که مر آن دست را نیز دوستان باشند و چنین مسلسل قطعه

نامشی به که ضمیمه دل خویش	با کسی گفتن گفتن بگوی
---------------------------	-----------------------

ای سلیم آن سر شمشیر بید	که چو پشند توان بستن چو
-------------------------	-------------------------

خرو سنجی در نهان نباید گفت	کان سخن بر ملا نشاید گفت
----------------------------	--------------------------

حکمت دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود و

جزین نیست که دشمن قوی گردد و گفته اند بر دوستی دوستان اعتماد

نیست تا به تعلق دشمنان چه رسد و هر که دشمن کو چاک حقیر شمارد

باید دانست که این شعر در بیان اینست که دوستی را باید با احتیاط و تدبیر کرد و نباید به دشمن اعتماد کرد و در طاعت آید و دوستی نماید مقصود و جزین نیست که دشمن قوی گردد و گفته اند بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا به تعلق دشمنان چه رسد و هر که دشمن کو چاک حقیر شمارد











مکتبه پادشاه از چنان کسی افت مگردان مگر آنکه که قبول کلی  
 واثق باستی و اگر نه در هلاک خود می کنی مشنوی

که بینی که در کار گیر و سخن	بی هیچ سخن گشتن انگاه کن
تو خود را بگشتار ناقص کن	کمالست و نفس انسان سخن

پند هر که نصیحت نمی دانی میکند او خود نصیحت گری محتاج است

پند فریب دشمن مخور و غرور مدارح محشر که این دایم زرق  
 نهاده است و آن دامن طمع کشاده

پند احمق را سایش خوش آید چون شکر که کوشش و می فریب نماید قطعه

که اندک مایه نفع از تو دارد	الاناشنوی روح سخن گوی
دو صدمه خندان بپوست بر ندارد	اگر روزی مرادش بر نیاری

حکمت مشکلم را تا کسی عیب نگیرد بخش صلاح پذیرد شعر

تخمین ناوان بیدار خویش	شو غره چرخ گشتار خویش
------------------------	-----------------------

حکمت هر کس عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال

مکتبه پادشاه از چنان کسی افت مگردان مگر آنکه که قبول کلی  
 واثق باستی و اگر نه در هلاک خود می کنی مشنوی  
 که بینی که در کار گیر و سخن  
 بی هیچ سخن گشتن انگاه کن  
 تو خود را بگشتار ناقص کن  
 کمالست و نفس انسان سخن  
 پند هر که نصیحت نمی دانی میکند او خود نصیحت گری محتاج است  
 پند فریب دشمن مخور و غرور مدارح محشر که این دایم زرق  
 نهاده است و آن دامن طمع کشاده  
 پند احمق را سایش خوش آید چون شکر که کوشش و می فریب نماید قطعه  
 که اندک مایه نفع از تو دارد  
 الاناشنوی روح سخن گوی  
 اگر روزی مرادش بر نیاری  
 دو صدمه خندان بپوست بر ندارد  
 حکمت مشکلم را تا کسی عیب نگیرد بخش صلاح پذیرد شعر  
 تخمین ناوان بیدار خویش  
 شو غره چرخ گشتار خویش  
 حکمت هر کس عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال

مکتبه پادشاه از چنان کسی افت مگردان مگر آنکه که قبول کلی  
 واثق باستی و اگر نه در هلاک خود می کنی مشنوی  
 که بینی که در کار گیر و سخن  
 بی هیچ سخن گشتن انگاه کن  
 تو خود را بگشتار ناقص کن  
 کمالست و نفس انسان سخن  
 پند هر که نصیحت نمی دانی میکند او خود نصیحت گری محتاج است  
 پند فریب دشمن مخور و غرور مدارح محشر که این دایم زرق  
 نهاده است و آن دامن طمع کشاده  
 پند احمق را سایش خوش آید چون شکر که کوشش و می فریب نماید قطعه  
 که اندک مایه نفع از تو دارد  
 الاناشنوی روح سخن گوی  
 اگر روزی مرادش بر نیاری  
 دو صدمه خندان بپوست بر ندارد  
 حکمت مشکلم را تا کسی عیب نگیرد بخش صلاح پذیرد شعر  
 تخمین ناوان بیدار خویش  
 شو غره چرخ گشتار خویش  
 حکمت هر کس عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال







نیا موز و بهائم از تو گفت

تو خاموشی پیاموار به نام ایضا

ہر کتاب کا نام و جواب

بسم الله الرحمن الرحيم

ياسمٰن آراى چو مردم بهوش

اینستین همچو سہاگم خموش

شده هر کس را و انا ترا خود و جدل کند بداند که و اناست بداند که اناست فرد

چون و آید <sup>عنه</sup> نیز توفی بچمن

گرچه به دانی اعتراض کن

حکومت ہرگز بایمان نشیند نکوفی نہ بیند ایہاں

کتابخانه فرشته بادویه

چشت آموزد و خیانت و ریا

زندان مجرّمی نیاموزی

محمد گرگ پرستین و وزی

شدم و مانرا عیب نیاید لیکن که مرثیای را رسوا کنی و خود را بی اعتماد

مندی که علم خود اندوختن نکرد و دان ماند که گاو را ندوختن نفسا نیز بدست

و است بمخرضا عا انشا بد نه سرکه و محلول است محالست

فان متخلفش که زیر عاود است

وہ ماننے لگا اور اس نے

محمد اکبر قزوینی شریف قزوینی

[illegible][illegible]

دوست دارم که از شما جدا نشوم  
در بعضی روزها  
از قدرتی بزرگتر  
ما را در مادر و داد  
سخت است  
باشند دور ما را  
در صورت حال  
باشد که اگر ارم  
و دوست دارد  
پایه ای باشد  
بسیار فانی کرد  
دین خود را







حکمت بهتر از دشمن پیش است اگر گشت دشمن پیش است

شک دوست مار پر سر سنگ

و گروهی بخلاف این مصلحت دیده اند و گفته اند که در کشتن نبدیان

تامل اولی ترست بحکم آنکه اختیار با نفسیت تو ان گشت و تو ان گشت با

اگر پی تامل کشیدہ شود کہ مصلحتی فوت و بزرگ مسئلہ آن متعطل شود

نیک سہل ست نڈہ بچان کرو      کشتہ را باز زنده نتوان کرد

شروط عقل است صبر تیر انداز که چو رفت از گمان نیاید باز

حکمت حکیمیکہ با جہاں واقف باید کہ توقع غرت ندارد و اگر جا ہے

زبان آدمی کجی غالب ہے عجیب ہے کیسے کہ گوہر اسی شکنہ است

عندیسی غراب قفسش قطع

در مهربانی از او با شجاعتی پیدا  
تا اول خوش نیاید از او در هم نشود

نائب کو ہرگز کا سہ نہیں سمجھتے

و مندریکه در زمرة او باقی سخن بنید و شلفت مدار که

بے اضافت پس  
مفتول مخدوم باشند  
دکان اشارت باشند  
کرا و عبارت بر کباب  
خیجندار کبابان  
مسلط قسط  
تدارک قسط  
چنانکه گفته از اضافت  
۲۴ فتنه اضافت  
دکان اشارت به مسقط  
داین ظاهر است

[illegible]





شاہدی درمیان کوئی	معصومہ درمیان کوئی
-------------------	--------------------

نشد دوستی که بپیری فراخنگ از نشا که یکدم بسیار از دست

شکے چند سال پہلے پارہ

حکمت عقل و سیاست خشان گفتار است عاقل و دوست نگران پرست

و منکر بر آنکه برینند که با گشتن از وی بر ایند

منہ راہی کی قوت کمر و فسون ست قوت بی راہی جیل و جنون شمع

عقل و انگشتر

کتابخانه عمومی و مدرسه و کتابخانه

حکمت جوان مرد که بخورد و دید به از عاید بیدید به بر

سید مرتضیٰ شہوت از بهر قبول خلق داده است

شهوة طلال و شهوت حرام اقداوه است

عابد که نه از بهر خدا گوشت خستند

حکمت اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد و بی انگ و ست تو

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
دفتر اسناد و کتابخانه ملی  
تهران







۲۲۵ نفقت مخفیہ نرسہ خانہ شہولہ خانہ دارالافتاء کمپوزنگ سوسائٹی دہلی مہاراشٹر مسلم یونیورسٹی کتب خانہ اسلامیہ

خزیکه بینی و باری گل و قنادی	بدل بر شوق کُن و لی مرویش
کوتاهه بینی و پیریش که چون است	سیاق بند و چو طران بگنیزش
حکمت و حسیه مخالف عقل است خوردن پیش از رزق	
مستوم و مَرُون پیش از وقت است	مستوم و مَرُون پیش از وقت است
قضا و گرنشود و رنرا ز ناله و آه	بجفر یا نشکایت بر آید از دهنی
فرشته که کیست بخزان باو	چه غم کند که بسیر و چراغ پیر زنی
پندای طالب ز نشین که بخوری و املا	پندای طالب ز نشین که بخوری و املا
جهد رزق ارغی و گرنه کنی	برساند خدای غم و مل
ور روی در دهان شیر و پلنگ	نخوردت مگر پرواز ابل
حکمت تو اگر فاسق کلونخ ز راند و دست در پیش صانع شاه	
خاک لود این کی دلق موسی است	خاک لود این کی دلق موسی است
شدت نیکان و می فرج دارد و دولت بدان	شدت نیکان و می فرج دارد و دولت بدان
هر که اچاه و دولت ست بدان	خاطر خسته در نخواهد یافت

[illegible]

انجیات : قرآن مجید و احادیث شریفہ و روایات معتبرہ

۲۲۶  
 این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۰ محرم ۱۰۰۰ هجری قمری  
 در منزلت ...  
 ۲۲۶

خبرش ده که هیچ دولت بنا	بسی و اگر نخواهد یافت
حکمت حسود از بخت حق بخیل است	بند و بیکناه را دشمن از قطعه
مرد کی خشک متغیر او دیدم	رفته در پیوستن صاحب
گفتم ای خوابه که تو بدبختی	مرد منکبت را چه گناه قطعه
آلاتا نخواهی بلا بر حسود	که آن بخت برگشته خود در بهات
بیه حاجت که با وی کنی دشمنی	که ویرا چنان دشمن اند رفقات
حکمت تلخ بی ارادت عاشق بی زریست	در رنده بهم نیست غمی بی
علیم و سخت بی بر و زاهد بی علم خانه بی	در مراد از قول قرآن تحصیل است
توبست نه در تریل سوره کتب عالمی	متعدد یاد شده است و عالم استخوان
سوار خسته عاصی که دست پرواز بود	از عابد که در سر قرار و بخت
سرمهنگ لطیف خوش دل	بهتر فقیه مردم آزار
قول بی رگفتند که عالم بی عمل	بی مانده گفت ز نور بی عملیت
ز نور و رشت بی مروت را گوی	باری چو غسل نمیدی غش من

این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۰ محرم ۱۰۰۰ هجری قمری  
 در منزلت ...  
 ۲۲۶

این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۰ محرم ۱۰۰۰ هجری قمری  
 در منزلت ...  
 ۲۲۶



در این باب گفته اند که هر که در این باب عمل کند...

قول مروی مروت زن است و عابد با طمع را نه زن قطعه	
ای بناموش جان که رو سپید	بهریند از منسلق نامه سیاه
دست کوتاه باید از دنیا	استین شیشه دراز و چه کوتاه
حکمت و کس را همه را زول نرو و پامی تنهایی از گل بنیاد	
تا جگر کشتی شکسته و وارث با قلندران نشسته قطعه	
پیش درویشان بخت میباید	گر نباشد در میان بالست سبیل
یا مرو یا یار از رزق سپهرین	یا بکشتن بر خان و یا بکشتن سبیل
یا مکن با پیلانان دستی	یا بنا کن جثه و خور و پیل
حکمت خلعت سلطان اگر چه عزیزست چاره خلقان خوش از آن بغیرت	
و خوان بزرگان اگر چه لذت خورده انبان خوش از آن بدلت تربیت	
سر که از دست بخت خویش تره	بهرتر از آن ده حسیله و بره
حکمت خلوت ای صوبت عکس ای لولا لبالب بگمان ناه و ناه	
بی کاروان فتن نام مرشد محمد غالی راجحه الله علیه پرسید که چگونه رسید به این	

در این باب گفته اند که هر که در این باب عمل کند...

در این باب گفته اند که هر که در این باب عمل کند...

منزلت و علوم گفت: آنکه هر چه بدست آید از پرستیدن آن ننگ بدستم قطع	ایضا گفت: آنکه بود و تو این عمل
که بعضی را طبیعت شناس بجای	بپرس هر چه ندانی که دل پرستیدن
ولیل او تو باشد و لغز و انا	آن تعبیل کن که هیبت سلطنت رازیان دارد قطع
چو قهقان دیدگان در دست آورد	بپرس این محبت موم گود
بپرسد شمع میساز که دست	که بی پرسید نش معلوم گود
قول هر که بآید از طبیعت ایشان بگردد لیکن بی ایشان	چنانکه اگر شخصی بخرافات و بنهار کردن منسوب گردد و بپرس خوردن منقوی
رقم بر خود بنادانی کشید	که نادان را صحبت برگیرد
طلب کردم زود انایان کی نیاید	هر گفتند با نادان میپویند
که گردانای هری خربش	و گردانای آنی ابله تر نشانی
حکمت علم شتر چنانکه معلوم است اگر طفل فهاش که دو بدن سنگ و	

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰









وَلَا تَقْنَطُوا مِنَ الْعَذَابِ لَئِنْ كُنْتُمْ إِلَّا كَبْرُ فُرُو

نیز دست خطاب بهتران انگه بند چون بند و بند نشنوی بند بند

شد نیک بختان حکایت و امثال پیشینگان پسند گیرند

از آن پیش که سپینان بر واقع او مثل زنده دزدان و

کوتاه سخنند تا دستشان کوتاه سخنند قطره

نزد و مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بید اندر

بند گیر از مصائب و گران تا نگیرند دیگران بتوبت

حکمت آن را که گوش ارادت گران آفریده اند چون کند

بشنود و آن را که سعادتی می برده کند که نزد و قطره

شب تاریک و ستان خدای می بتابد چو روز رخسار

دین سعادت بر روز و شب نیست تا نه چشمه خدای بخشد بر پا

از تو که تا لم که دگر و نیست و دست تو هیچ دست بال و پر

آن را که توره و بهی کسی گم نکند و از آن که تو گم کنی کسی به بر

و این کلام از کلام  
نیز دست خطاب بهتران انگه بند  
چون بند و بند نشنوی بند بند  
شد نیک بختان حکایت و امثال پیشینگان پسند گیرند  
از آن پیش که سپینان بر واقع او مثل زنده دزدان و  
کوتاه سخنند تا دستشان کوتاه سخنند قطره  
نزد و مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بید اندر  
بند گیر از مصائب و گران تا نگیرند دیگران بتوبت  
حکمت آن را که گوش ارادت گران آفریده اند چون کند  
بشنود و آن را که سعادتی می برده کند که نزد و قطره  
شب تاریک و ستان خدای می بتابد چو روز رخسار  
دین سعادت بر روز و شب نیست تا نه چشمه خدای بخشد بر پا  
از تو که تا لم که دگر و نیست و دست تو هیچ دست بال و پر  
آن را که توره و بهی کسی گم نکند و از آن که تو گم کنی کسی به بر

و این کلام از کلام  
نیز دست خطاب بهتران انگه بند  
چون بند و بند نشنوی بند بند  
شد نیک بختان حکایت و امثال پیشینگان پسند گیرند  
از آن پیش که سپینان بر واقع او مثل زنده دزدان و  
کوتاه سخنند تا دستشان کوتاه سخنند قطره  
نزد و مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بید اندر  
بند گیر از مصائب و گران تا نگیرند دیگران بتوبت  
حکمت آن را که گوش ارادت گران آفریده اند چون کند  
بشنود و آن را که سعادتی می برده کند که نزد و قطره  
شب تاریک و ستان خدای می بتابد چو روز رخسار  
دین سعادت بر روز و شب نیست تا نه چشمه خدای بخشد بر پا  
از تو که تا لم که دگر و نیست و دست تو هیچ دست بال و پر  
آن را که توره و بهی کسی گم نکند و از آن که تو گم کنی کسی به بر











حکمت پر کس او دمان تیری کنڈ کرو مگر قاضیاں را کہ تیری مشہور

قاضی که بر شوت بخورد هیچ غبار ندارد

حکمت تجربه سراز نابکاری چه کند که تو به نخت در شش و سه روز

کہ اور ایسے ہی پرستار ۱۱

از مردم آزار سے طبیعت

بخوان گوشه نشین شیرم در راه خدا که پیروز و توانمند گوشه پر خفا فرو

کتابخانه ملی ایران

طریق یک منی نامور را پسیدند که در خانان که خدای جل و

فریده است و پرونده هیچ یک را از او نخواهند اندکسرا که

مرہ نذارو گونی ویرین چمکت ست گفت ہر کی را غلی معین ست

تقی معلوم گئی بوجود آن تازه اندوگاہی بعینم آن پیموده و سورا

سج ازین نیست هر وقت شربت نوشیت صفت گزاردگان قطعه

نیکه میگردد و اسکو و جلدی  
پس از حلیف بخوابد گشت و برخواست

دوست سید پیر محمد بن کریم

فوقی کی کتاب میں مذکور  
نام کے ساتھ مذکور ہے  
موجودہ وقت میں اس کا کوئی  
نسخہ نہ مل سکا ہے  
میں نے اس کی کاپی لے لی  
اور اس کی کاپی دینا  
وہ بہت ہی عمدہ ہے  
بھاری ہفت روزہ

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

وہابیہ کی اصلاح و ترقی کے لیے  
ان کے لیے جو کچھ ہو سکے  
کامیابی کے لیے جو کچھ ہو سکے  
ایسی اصلاح و ترقی کے لیے جو کچھ ہو سکے  
میں نے جو کچھ ہو سکے  
ہو سکے

بیت از شوق  
کار در حال غم  
و عالم در صدم  
سرمه بر آفتاب  
نورالین

حکمت و کس مژدند و کس بر دندلی آنکه داشت و نوزد  
دیگر آنکه داشت و نکر و قطع

کس نه بنید نیل خال را	که نه در عیب گفتنش کوش
ور کرمی دو صد گنه دارد	اگرش عیبها فرو پوشد

خاتمه الکتاب

تمام شد کتاب گلستان و الله المستعان بتوفیق باری عز و جل  
چنانکه رسم مؤلفان است از شعر تقدیم بلیقی زلفت عیبت

کهن خرقه خویش پرستن	به از جامه عاریت خواستن
---------------------	-------------------------

غالب گفتار سعدی طرب انگیزست طیب آینه کوه نظران را  
بدین زبان طعن دراز کرد که مفر و مانع بهیوده برون و درویش  
بنیاده خوردن کار خردمندان نیست و لیکن به برای روشن  
صاحب دلان که روی سخن در ایشان است پوشیده نماند که در عظمها شایسته

بیت از شوق  
کار در حال غم  
و عالم در صدم  
سرمه بر آفتاب  
نورالین  
بیت از شوق  
کار در حال غم  
و عالم در صدم  
سرمه بر آفتاب  
نورالین  
بیت از شوق  
کار در حال غم  
و عالم در صدم  
سرمه بر آفتاب  
نورالین

نورالین  
طرب  
کوه  
درویش  
بنیاده  
صاحب  
شایسته

در ملکات کشیده است و اروی  
ملول نسان دولت قبل محرم نماند الحمد لله رب العالمین ربی

روزگاری درین بسزیدیم  
بر رسولان پیام باشد و بس

نصیحت بجای خود کردیم  
گر نیاید بگوش غبت کش

عَلَى الصَّنِيفِ اسْتَغْفِرُ لِمَا جِئْتُ  
مِنْ كِبَرٍ فُتِلَ وَغَفَرَ لَنَا لِكُنْزِهِ  
عِنْدَ الرَّؤُوفِ لَقُلْتُ يَا مَوْ لَنَا  
هَذَا لَسَاتِ وَأَطْلُبُ لِحَسَنَاتِ

يَا نَاطِقِيهِ سَلِّ بِاللَّهِ مَرَحَةً  
وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ تَزِيدَتِهَا  
لَوْ أَنَّ لِي يَوْمَ التَّلَاقِ مَكَانَةٌ  
أَنَا لِحُسْنِهِ وَأَنْتَ مَوْ لِي مُحْسِنٌ

قصاید سعدی علیه الرحمة والرضوان درین  
نصیحت مناسب مضمون باب ششم گلستان

پس عمار و برین بجزوفانی نیست  
ایام رونق نو باو ده جوانی نیست

خوش است عمر و دنیا که جاودانی نیست  
درخت قد صنوبر خرام انسان را

این کتاب در بیان نصیحت است و در بیان آنکه هر کس که نصیحت را بپذیرد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد و این کتاب را هر کس که بخواند و بفهمد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد و این کتاب را هر کس که بخواند و بفهمد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد

این کتاب در بیان نصیحت است و در بیان آنکه هر کس که نصیحت را بپذیرد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد و این کتاب را هر کس که بخواند و بفهمد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد و این کتاب را هر کس که بخواند و بفهمد و عمل کند به آن نصیحتها در دنیا و آخرت برکت دارد



کلی است خرم و خندان باز و خوشبوی  
دوام پرورش اندر کنار ما و در هر  
مباش غره و غل چو پیش سر و پیش  
چه حاجت عیان باستماع و بیان  
که رام باد بیماری و زید و رفاق  
اگر مالک وی زمین بدست آری  
اگر جهان همه کامست دشمن اندر پی  
چو پست پست بقوت چنان پیش  
جهان دست بداند و ستان خدا  
عمل بسیار و علم پرش که مردان  
طریق حق روانه هر کجا که خواهی باش  
کف نیاز بدو رگانه بی نیاز بر آر  
مخو چو بی او بان کار تخم کایشان

ولی امید شایسته چنانکه دانی نیست  
 طمع کمن که در پوی مهر بانی نیست  
 که در طبیعت این گرگ گله بانی نیست  
 که بیوفائی و وفلک نهانی نیست  
 که باز و عقبش آفت خزان نیست  
 بهای دولت یک روز زندگانی نیست  
 پیوستی که جهان جای کار نیست  
 که دیگرت خبر از لذت مسافری نیست  
 که پای بند جهان از این جهانی نیست  
 بهی سلیم تر از کوی بی نشانی نیست  
 که گنج خلوت صاحبان بکافی نیست  
 که کار مرد خدا از خدای خوانی نیست  
 امید خرم اقبال آبخشانی نیست



مقبلاً هر روز کند و در و دل خویش روا  
 هر که دانه نقشاند بر پستان خاک  
 دست و پایشان را نماند شستن  
 معرفت اری و سرمایه بازرگانی  
 دولتت باد که از روی حقیقت بر  
 خوی سعادی است نصیحت چه کند گریه

که پس از مرگ متیر نشود و در پاش  
نا امید می و از خل تبای پاش  
هر که با نوح نشیند چه عجم از طوفان  
چه به از غمت باقی بده و شب پاش  
دولت است که محمود بود و پاش  
شک دار و تواند که کند نه پاش

ایضاً در ضمن

ایک پناہ رفت و در خواہی  
تا کی این با و کبر و آتش خشم  
خمس گشتی ہونچان طہل  
نہاد کہ بد شباب بود  
تو بیازی شستہ و ز چپ راست  
تا دین گلہ گو سقندی ہست

مگر این پنج روز دریا بے  
شرم بادت که قطره آب بے  
شیخ گشتی و همچنان شتاب بے  
می رود تیر چرخ برآب بے  
نیشیند ابلش و قضا بے

۲۴۱  
تفہیم کتب کرسنہ  
فرمان خدا  
مباحثہ قیام  
از علی بنک  
زبانہ

[illegible]

درست است  
عقارب فاضل بنفخه بومین و  
دولتون شانی ضمیمه نمود  
مجلس  
در حرارت  
در مریضی  
در آب باران در آب به نیت  
سنگین  
از کتب معتبره



فغان منہ <sup>۱۱</sup> دھون <sup>۱۲</sup> بجاس <sup>۱۳</sup> ازبلا <sup>۱۴</sup> کشتہ <sup>۱۵</sup> بویا <sup>۱۶</sup> در <sup>۱۷</sup> فغان <sup>۱۸</sup> ۲۴۲۵

خاند و مکر سیلابے	تو چراغی فسادہ بر رہ باد
ورکین آفتابے مہتابے	گر پخت پہر و کیو اسے
ور مغرب روی بجلابے	ور مشرق روی بستیابی
ور بہ نیروی ابن خطابے	ور تکمین ابن عفتانی
ور بقوت عدیل سہرابے	ور پخت شریک قارونی
ور خاص کئے بقلابے	ور پیتر شود کہ شک سیاہ
ور شوخی چو برق ثنابے	ور مردے ز باد در گزری
تو اسے کہ پنجہ تہابے	ملک الموت را بحیل و فن
گل بریزد بوقت سیرابے	نقشہ ای کمال نقصان ست
یہ سہرا و اکبر و اعجابے	تو کہ مبداء و محبت این ست
ای شہر بکت ارجابے	خشت بالین گور یاد آور
ایکہ در خواجگاہ سنجابے	خشت زیر خاک خواهد بود
تو مگر مردہ نہ در خوابے	باک طلبت منب کند بید

فغان منہ <sup>۱۱</sup> دھون <sup>۱۲</sup> بجاس <sup>۱۳</sup> ازبلا <sup>۱۴</sup> کشتہ <sup>۱۵</sup> بویا <sup>۱۶</sup> در <sup>۱۷</sup> فغان <sup>۱۸</sup> ۲۴۲۵

فغان منہ <sup>۱۱</sup> دھون <sup>۱۲</sup> بجاس <sup>۱۳</sup> ازبلا <sup>۱۴</sup> کشتہ <sup>۱۵</sup> بویا <sup>۱۶</sup> در <sup>۱۷</sup> فغان <sup>۱۸</sup> ۲۴۲۵

بس خلایق و رفیق است این ستم  
 بس جهان دیده این درخت کهن  
 بس بگردید و بس نخواهد گشت  
 تو متیر بعیت و ادراک  
 ای صمد و یحیی و دیب  
 نقش دیوار حیات تو هنوز  
 ای مرید هوای نفس عریض  
 قیمت خوشتن خنجر مکن  
 دست و پائی زن بچاره و جمد  
 عهد های شکسته را چه طریقی  
 بدربنی نیاز توان رفت  
 تو در خلق میزنی همه وقت  
 که دعای تو مستجاب شود

که تو از ان برو چو سیما بے  
 که تو چنان برو چو لکما بے  
 بر سر ما سپهر و دلای بے  
 تو مکر م مجباه و انساب بے  
 که پوشید خنجریت غنا بے  
 که زمین صورتی و القاب بے  
 تشنه بر زهر محو جلا بے  
 که تو در اسل جوهر تاب بے  
 که عجب در میان غرقاب بے  
 چاره هم توبه است شتاب بے  
 جز بستن قمری و او تاب بے  
 لا جرم بی نصیب این باب بے  
 که همیگر دمی در دو محراب بے

در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی (ع) علیه السلام  
 و در بیان صفات و احوال حضرت فاطمه (ع) علیها السلام  
 و در بیان مناقب و فضیلت حضرت زینب (ع) علیها السلام  
 و در بیان صفات و احوال حضرت زینب (ع) علیها السلام

تو کر مکن کہ ربّا ربّا ہے  
 ستر پوش کریم و تائب ہے  
 چون تو و نفس خودی یاب ہے  
 چو تو کو دک بہنو ز نقاب ہے  
 در گاپوی عیب اصحاب ہے  
 بے عمل مدعی و کذاب ہے  
 باضافت چو کر مشتاب ہے  
 تو نہ پیری کہ طفل کتاب ہے

یار باز پیش ما چه خبر آید  
غیب دانا لطیف و یحیی  
سعد یار اتری از خلق مجوس  
جای گریست بر صیبت پیر  
با همه غیب خوشین هم روز  
گر همه علم عالمت باشد  
پیش مردان آفتاب صفت  
پیر گشتی وره نداشتی

خاتمه الطبع اثر شیخ شایب فیض فضل فائق بوستان جهان جهان این حدیقه معنویت حکمت  
روضه سخن مباشرت دو جهان یعنی گلستان جاوید بهار و بهاران فردوخه بلاغت و فصاحت  
سخن طرازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی پنجلبندی خیابان قصه اندوز و رنگ  
شاداب شده و بر یاسین صبح و یاسین حاشی تفتیح از رشحات قلم فیض رقم مولوی حافظ محمد  
عبدلغفار صاحب کنوی سیراب تپاه رمضان مبارک سنه ۱۳۰۰ هجری و گلشن مطبع احمدی  
واقع کاشپور نصارت ازای قلوب حاجی شیخ محمد یعقوب آبشاری انتظام خارجین این جهان  
محمد عبدالصمد زبیرہ جناب حاجی محمد مصطفی خان بیاباری خانہ نمکین خراسان زبده خوشنویسان این شهر  
نقشی بالکرام گه شاد و گه غمناک سبزین منظر عالم پندش کشف گفته شاداب و شیرین طراوت پاک و دیر

[illegible]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الاحزاب مفید خلافت موعظت تواماں مطبوعہ میرٹھ

# نہ کان

پیشہ نام احمد الانام عابد محمد عبدالمصطفیٰ بنی ہاشم مصطفیٰ خاندان

مکتبہ دار الفکر فلاحی پبلشرز کراچی  
ریختہ احمدی فاؤنڈیشن کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على نعمائه والصلوة على نبيه والسلام على اصفيائه قال فقير الرجب الى الله القوي

۱۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
 محمد بن عبد الله الموسوي غفر الله له ولوالديه وحسن اليهم واليه حوون ويدم طبع بعضه

ادارہ اہل سنت پاکستان تصنیف شیخ المشائخ حضرت شیخ سعدی شیرازی

روضہ شریف جامعہ دینی یانہ ششکلات گلستانِ رستم سائتم واللہ ولی التوفیق قسم  
 روشن کند منافعاً فی خواجہ احمد

در سخن کشید میا تو ای خنوا بیل ۱۲۱

اول اشعار عربی و عجمی فارسی قسم دوم در مرکبات معانی بعضی اقوال کبار و

احادیث نبوی و کلام ربانی قسم سوم و لغات مفردات بہ ترتیب و فہمی

قسم اول در ششای عربی و غیره

ششصد و پنجاه و یکم

و سید محمد حسین و سید محمد حسین و سید محمد حسین





ان لم اکن یکب الموائش  
 اگر چه بنیتم من سوار مرکب  
 کفیت اذایا من تعد محاش  
 پسند کرده تو اکنون ای کیکه میاری تو نیکو نیای ظاهر  
 اشیاء من اهوے بغیر وسیله  
 می بینم که در دوست بیدارم بنیاد واسطه  
 یونج حج تار اشم لطفی پر شمه  
 می از در دکان آتش را پس فرو می نشاند تا تک خود  
 نهاج الی صوت الافغانی طیبه  
 بزرگ بخت همیشه با به سوی آواز سرد گویا این بهنجش آواز  
 افغانی کشتن عین چیرا  
 تحقیق که من به نام از چشم بهما بجان خود  
 وعنده محبوب لاشعرات علی احمی  
 دزد یک دزدین باد با به مرغندار  
 زینهار از قسین بد زینهار  
 چاه و امان از بهشتین بد پناه  
 واقفین علیها جلتار  
 و شاخها که هست بران شاخها گلشن  
 ملک الناس حول عطشا  
 ملک گشتن مردان گردان غلام دیرین حال که تشنه اند  
 اذرایت ایما کن سار و حلیمها  
 چون برینی تو بر کردار پرا باش تو پر شیشه و بدبار  
 عیس المطاع من الذل کجیمها  
 بهشت خورشیدها که در قلمرو است حاصل میکنی آن

اسحی کلم حاصل الغوائش  
 کوشش کنم در شکار بردن دین پر شایسته اسباب  
 علایقه هذ و لم تدربا طنه  
 جفت های ظاهر من نیست و ندانستی تو چیزیکه باطن نیست  
 فلیحقی شان اصل طریقا  
 پس تفصل شده است مرا کاری کم کردم راهی را  
 لذک ترافی محرقا و غلتا  
 از بهت این بنی می بینی مرا سوخته و غرقه شده  
 وانت معنق ان سکت لطیب  
 و تران سرانیده هستی که اگر خاموش شوی خوش شویم  
 والله لعلم اسرار می و اعطانی  
 حق تقاضای سیدان حال باطن و ظاهر مرا  
 تمیل غصون البان لا احمی الصلح  
 می جنبه شاخهاست درخت بان نه ملک تحت  
 وقتر بنا عذاب النار  
 نگار دار تو ای که پروردگار پاد از عذاب دوزخ  
 علفت بالشیجر الاحضر نار  
 گویا که بنیته شده است بر درخت سبزه آتشین  
 و هو ساق یس و لایس  
 و آن غلام ساقی است که می نماید دهنی نوشانه  
 یا من یفج امری لم لا مکر بیا  
 ای کسیکه بدی دانه حال مرا چرا نیکو زبانی کردی  
 القدر مقصوب والقدر مخفوض  
 و یک نصیب شود نه باشد و مرتبه فرو رفته شده

اوقت نفسک یا مغرور فی الخط

انراخته تو ذات خود را اسے مغرور در خط

یا لیت قبل منیتے یوا افوز منیتے

اسے کاشکے پیش از مرگ خود روزے دریا بم مراد خود را

قا لو اعجبین الکاس لیس بطاهر

مقتدر پیا لاشرا بیهیت پاک بپنجه آردیکه در پیا لاشرا بیهیت سازند

قد شابه بالورسے

تحقیق مشاب شده است خلق را خرسے

سمے اسے حسن الاغانے

گویش من بهو پے نیک سرور با ست

ما ذا تحمدنی وقد مرا العیس

چیت آنکه حکایت میکنی تو مرا در آن حالتی که گذشتند شتران سپید و سرخ

المرا لیس بشائع فی ارضه

مرد مشهور یعنی شود در زمین خود

واخواه اوده لایر لصلح

ساحب دشمنی نمیکند و بر دین کو کار

رضیتنا من نوالک بالرحیل

راضی شدیم ما از عطایه تو به رفتن

اذا شق الخطیب لوالقوارس

هرگاه آواز کند شل آواز خران خطیب که گشت آواز بوالقوارس

سری طیف من سجاو بطلعة الدجی

در شب بر خیال کسی که روشن میشود بروی از تاریکی

اتانی الذی ابواه فی عکس الدجی

آنکه مرا آنکه دوست میدارم من او را در تاریکی سب

حتی ملکیت فلیت لمن لم تظ

تا آنکه ملک شدی تو پس کاشکے مورچه را پر بخود ای

بحر اطلال طمر رکتی و اطلال اطلال فریتی

یعنی بیدار بزم بزمی را که از تازانی من در آیم که پر کرم نشکند خود را

قلنا ندر به شقوق المسبوز

گفتیم به بندیم بآن درز اسے با نخان را

عجلا جدا له خوار

و آن در منته گو سال است او را آوار است

من ذوالذی حسن المشاف

کسیت آنکه نیک سرور گوینده است

واللعن رب سومی لغریا نیس

نیت بر اسے مسافر سوا است بیا فرود است

کا لعمقر لیس بصائر فی ذکره

همچو چرخ گوشت آن چرخ شکار کننده در پیشانیه رخ

الا و یلمز مسه بکذا اس

مگر حال آنست که ملامت گرداند او را بر دین غلغلی حکمر

رضیت من لغنیتم باللیل

راضی شدیم ما از غنیمت با دار آید یا آواز افتادن

له صوت یهد صطخ فارس

و آن خطیب آواز دیت که می چنانند این صطخ فارس را

یراقشی عسل لیسیل با ویا

دوست میدارم مرا بهر شب و به تکیه راه نمایند است

فقلت لا اطل و سوسه لمرحبا

بگفتم مرا که آواز نماند از ترس زمین و فریاد به تکیه می فریاد کند

نما و انا فاضل

نما و انا فاضل

اذا خستني في رفقة تنزوني

و نيكه باني تو با در خانه همسفران بخت آنكه بادت كني مرا

فقدت زمان الوصول والمرحابل

اگر كرم وقت وصال دوست را و حال آنكه مرزا دوست

وان سلم الانسان من سوء نفسه

و اگر چه سلامت ماند مرد از بدی ذات خود

ظلمت قلبی لا یكاد یبصر

تنگی است در دل من که سیرت منم کند آن را

لیست بخوشی حصول متاعها

بستلگشتم بخویشم میگذرد آن خوشی در احوال که شرم کند

علی جزویل لیس یرفع براسه

بجا میگردانم نشان بگذرد بر نیاید و سر خود را

ان لم امت یوم الوداع تأسفا

اگر من نروم روز وداع در آن حال که اشک منم کند

ورب صدیق لا یثقی فی ودا ودا

و بیا دوست ملاصقت کردند مرا در دوستی آن محبوب

ما من ذکرا یثقی من سمع

اینکه گشت ادب و کردین هر چه شنید از آوازش من

یا معشر الحسان قولوا للمع

ای گروه دوستان بگوید

طوان حسبنا یا لعلنا هم نزول

اگر برستی که دوستی بگذاشت گردن زان خود

لمارات بین یسیر یعلها

هرگاه دیدن آن زن پیش شوی خود

وان خستني في صلاح فانت محارب

اگر چه بیایم در راستی پس تو جنگ کننده

بقدر لذت العیش قبل المصائب

بقدر لذت زندگی پیش از رنجها

فمن سوزن المدعی لیس سلم

پس از بدی گمان بدی سلامت نمی ماند

رشف الزلال ولو شربت سجورا

بخش آب شیرین اگر چه بزخم دریا دارا

علی کزیدنی مفت البهائم

بر من آنچو زید در مقابل آمد

و هل یستقیم الرقع من عامل البحر

ایا راست ست آنچو رقع از ساحل صبر

لا تحسبونی فی المودة منصف

پندارید در دوستی افوات کننده

الم یراه یوما فیوضع لے عذری

ایا نمی بیند آن صدیق آنرا که بگوید عذری

لو سمعت ورق الحمی صاحت می

اگر شنید جانوران مرغزار را میگردد آن جانوران

فی لست تدری ما یقلب الموج

منیدانی آنچه در دل در دناک ست

لسمعت افکا یفتریه عدول

بر آینه شنیدم در و نیکه است آن را که عادل

شیئا کار خسته شفت الصائم

چیز را مانند ست ترین لب دزد که فردا هشته باشد



قالت هذا معصية

گفت آن زن این آلت بان مرد و ده است  
مضی الصبی و الشیب عیشی  
گذشت کودکی و حال آنکه پیر سر متغیر کرد مرا  
پیر هفت ساله بختی مکتم

پیر هفت ساله که زن بچه کند  
من کان بین یدیه ما استی طرب  
کسی که باشد پیش او که نخیه بمواید خراسان  
وراکبات نیا قافی هواد جفا

نوران سوار ماه شتران در عمارت بهاس خود  
قطر علی قطر اذ الفقت نهر  
قطره بر قطره و تیکه تیکه شود جوس گردد  
یا ناظر افسیه سل باله مر حمة

اے نظر کننده درین کتاب بخوان از خدا رحمت کن  
و اطلب لنفسک من خیر ترید بها  
و طلب کن برای خود از هر چیزیکه میخواهی  
لوان سله یوم التلاق مکانه  
اگر بدستی که برای من روز قیامت جا باشد  
انا المے وانت مولی محسن  
من گنهارم و تو نیلوار هستی

وانما یقرأ الرقیة للمنام

جز این نیست که خوانده می شود و افسوس من خواب کننده را  
و کف یغییر الزمان فذیرا  
و پس است تغییر شدن زمان براسه خوف

کور مفری خوی بی چشم روش  
کور مفری است که خواب بیدار چشم روشن را

یعنی ذلک من رحم المصطفی  
بهر واکندش این امر از سنگ زنی خوشهای الهی  
لم یفتن اے من عاص فی لکشب  
الشفاعه نمیکند سوی کسی که در وقت در نور ای رب

و نهر اے نهر اذ اجمعت بحر  
و جوس بر جوس و تیکه تیکه شود دریا گردد

علی المصنف و استغفر لصاحبه  
بر مصنف و طلب آمرزش کن برای صاحب کتاب

من بعد ذلک غفرانا لکاتبه  
پس آن نیکوئی طلب کن و آمرزش من نویسنده را

عند الرؤف لعلت یا مولانا  
نزدیک خدای مهربان بهر آینه گویم اے مالکنا  
یا قداسات و اطلب لاحسانا  
ای که تحقیق بدکردم و طلب بیکم نیکوئی را

## قسم دوم در بیان معانی عبارت عربیه

اعلموا ان داود شکرا و قلیل من عبادی اشکور یا ملائکته قد استجب  
عل کنیای فرزندان داود و شکرا و اندک از بندگان من  
شکر کنندگان ای فرشتگان من تقصیر فرمودم

ان بنده خوار نیست و آن بنده را بجز این پیشکش نمیکنم و آن بنده را بجز این پیشکش نمیکنم و آن بنده را بجز این پیشکش نمیکنم

در زمین او دای پروردگار را می شناسد و در این کن اودا مردمان بر زمین

پادشاہ غلام شہزادہ اکبر خرد واری و مصلحان مابہر مادی زندگے اور دود و چند گردان اجر و فوہے و شیعے اود و بلند کن

[illegible]

این دو شهر را در میان فرزندان او از میانیک جوان و عظیمه کند و فاکند را بیدر ده سده از حلق میر و سده یا بیدر ده سده

ہندوستان کے غالب سے جو بے حلق ابرہہ نے اسلام اسعد پسر

بادشاه یاشاهان بزرگ صاحب گروند است اندر دوز بادشاهان ولایت عربی و بادشاهان صاحبان

خداوند ایمان را میراث گیرنده بادشاهی همه سلاطین فتح داده شد و دنیا و دین را بکریم پسر سعد بن

دولت ایشان را دو چند گردانند بزرگی ایشان را دو گردانند بسوی هر یک از ایشان هر دو سرکار بزرگی دادند و از هر یک پشیمان

پادشاه شورش فتنه تبریزدشاهی ماسیسیا پادشاه ایران بانی پادشاهی ایران پادشاهی ایران پادشاهی ایران

ابن فارس بادشاه طاهران سعیدی و عینی باستان برادران برادران

والتسليم ابو بكر بن ابي نصر الطال الشعمه واهل قدره وشرح صدره وفضائل جوده

اخرج قبل البولج والکامین النبی والعا فین عن الناس الشاة لطیفه وفضل حقیقه  
 بیرون آمدن را پیش از در آمدن و آنرا که فرو خورده گانند ختم را در گذرند گانند تقصیرات را از مردم بپسند پاک است و بیل مردار است  
 طوعا و کرها من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او منصرانه او مجسیانه من عمل  
 خوشی را ناخوشی نیست از بیم فرزندی گرفته شود بطریق اسلام پس پدر مادر و یهودی گردانند او را یا نصرانی یا مجسی که کار  
 صالحی فلسفه و من اسار فعلیها اخذته العرة بالاکثر یا حرم یا غفور السلامه فی لوحده والافات  
 نیک کند پس در نفس خود را و کسیکه بد کند پس بر آنست گرفت او را بزرگی بگناه کردن ای رحمت کننده ای آینه در سلامت و در تنهایی است و بگناه  
 بین لایین کی مع الله وقت لا یسمی فی ملک مقرب لانی مثل مشاهیر الابرار  
 در میان دو دنیا برای من با خدا و تنه است که نیکو بین در آن وقت فرشته بزرگ و در پیما بر سر دیون نیکو کاران میان  
 اجمالی و الاستار و من اقبل الیه من جمل الورد الوقت لا ملک فان مع العسر یسرا  
 در تنهایی و پوشید گیت و آنرا یک ترم بسوی او از رنگ جان در وقت ملک میشود پس بدستی که با دشواری آسانی است  
 زری عیالت و وجباتا مروون الناس بالبر و یمنون فیکم و اذا مروا باللقوم مروا کرما  
 زیارت کن یک و در میان تار و پود محبت یا میفرماید مردان با نیک و فراموش نمیکند و آتای خود را و قتی که بگذرند گانند گانند بر گناه  
 فأتوا القرنی حقهم و ان جاهاک علی ان تشک لی مالیس لک علم فلا یطعنم اذ  
 پس و خداوند گنا گشت راضی ایشان اگر کارزار کنند و ابرار که شریکری بمن چیزیکه نیک تر از آن چیز ثنائی پس فراموش کن ایشان و این  
 المقدر یحاکم ما را علی ذلک فانت عالمه کما و شر یوا و لا تسرفوا و کوبط الله الزر  
 مقدر بر دار و ترا و چیزیکه زیاده شود بر آن پس تو بدارنده آنی بخور و بر بنوشید و خرج بسیار کنید اگر در آن گردانند خدا تعالی در حق  
 لعباده لیغوا فی الارض النجیثات للنجیثین حتی اذا اوزک الفرق قوله تعالی  
 بر آلودگان خود هرگز نرسد میگردانند ایشان در زمین چیزهای زبون و ناپاک برای ناپاکان است تا آنکه دریافت او را آفرین و خلق شدنی و نابایه  
 فاذا ركبوا فی الفلك عوا الله مخلصین له الدین ان انکر الاصوات لصوت امیر  
 پس تا آنکه سوار شوند در کشتی میروانند خدا را و را مالیک خاص میگردانند برای او دین را از شرک و لغیان بدستیکه بهترین آوازها بر آید آواز حضرت  
 ما نقول فی الامار و قال لا یمضی فیه ما و ام احمد هم لطیفان نجاشین فاذا حسن تملاطف  
 چه میگوئی در حق امران گفت نیست نیکوئی در ایشان تا آنکه باشد یکبار ایشان نیک است سخن میکند پس هرگاه که سخت شد نرمی پی کند  
 التمر یافع و الناطور غیظ یافع یا غواب لیمین لیست بینی و بینک بعد التشرعین  
 خرما میخورد و نگاهبان مانع نیست ای زارع ذائق کاشیک در میان من و تو دوری مشرق و مغرب بود



ضرب زید و کان زید و یا حکم الناس علی قدر عقولهم قد لکن الذی کتبت  
در این روز و روزی که کشته گام کنید مردمان را بر قدر عقولهای ایشان پس این کسی است که علامت بگوید پیش  
فیه ضرب الحبيب زید لا یعلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها  
در حق آن مردان آن دوست عزیز است در لذت بنده کرده نخواهد شد در نوبت برندگان تا آنکه بر آفتاب از جا بر خیزد  
استغفرک اللهم و اتوب الیک قوله تعالی فلم یک نفیع ایمانهم لما راوا بائنا انهم  
آن روزی میفرماید از تو ای بار خدایا بگویم بسوی تو پس خود که فایده دهد ایشان را ایمانی شایسته که بیدارند و از آتش نجات  
شما احسان یغ ما علیک فان لم یقبلوا ما علیک یا بنی اهل یوم القيمة مسئولان  
بروایند آن روزی که شما را بپوشانند از سر و تن و حق شناسان را گردانند بر تو بانی است ای پسرین بر شکیله در قیامت سوال کرده شوی  
اکسبت ولا یتقال من انکسبت موت الفقراء راحة أعدی عدو ک نفسک التي  
که چه کسی می تواند گفته شود با کسبت ای که شرفی بی یار و یار مرگ فقیران بر میگردد اما شایسته شدن تر و شمان تر نفس است آنکس  
من جنیک أعوذ بالله من الفقر المکث مجاورة من لا یحب الفقر سوء الوجهی الدار  
در بیان آنکه شایسته نیاید از خدا استعالی از فقر که سرگون کننده باشد از بهمانی که دوست بیدار فقرهای بیرونی سیاه بر دل نشاند  
الفقر عیسی کا و الفقت ان یكون کفرا اولئک لهم رزق معلوم لا یوہب شیء فی الاسلام  
فقر بیک نیست نزدیک است فقر که کفر است ایچنین اهل نیست و ایشان را بدین معلوم است که شایسته است از فقر و فقر درین اسلام  
لکن لم تفته لا جنیک تحفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات ومن یوکل  
آنکه از فقر و فقری ماند که شایسته نگردد غلام گردد در دشت بگردان شده است فقره شده است فقره فقره شایسته نفسانی و سیکه اعتماد کند  
حلی الله فی حبه عالم عادل موی منصور مالک از مة الانام حامی اخرا سلام و ارشاد  
بجای آنکه شایسته است اولاد عادل کننده استوار کرده شده باری او شده خداوند بهاری مردمان بکارند و پیشوایان اسلام سیرا کنند  
عکس سلیمان عادل الزمان منظر الدنيا والدين ابو بکر بن سعد زکی او ام المومنین  
عکس سلیمان عادل تر و زمام فیروز یاینده دنیا و دین که امش ابو بکر سیر سیر زکی است همیشه دارد خداست تو اسیر روزگار اود را  
و نصر علامه احسن کما حسن الله الیک و لا تمکن لان الفائدة الیک عائدة  
و یاری و یاری ای او را نیکی کن چنانچه نیکی کرد حق تعالی بسوی تو چنانچه کن دست منبر چنانکه آن بسوی تو باز گردند است  
سیدی به و هو لا یسدی آخر اخیل لیسیت احمد الجبین اهل اعمد الیک یا شیخاوم  
راه یافته بهر سبب و حال آنکه از خود راه نیافته است همیشه از خلیا است که بگذارد و بپایان بگذرد تا شما اسیر از دکان انوم

قسم سوم در لغات مفرد است ترتیب حرف ت ث

[illegible]

باب الباء اصحاب حساب ثواب صواب اولو الالباب  
ثبات ارباب حساب من حساب ثواب صواب  
براب عصاب وواب حساب اواب غريب

ترتیب ترتیب ترتیب ترتیب ترتیب ترتیب

نشیب نشیب واجب کاذب جانب طالب صاحب

مستوب مرعوب آشوب محبوب عصب عذب غوب عقب کعب

نصب نصب منصب نصب مقرب حاب حرب نصب نصب

شرق غرب قطب قطب موجب مستوجب نصب قطب

بالسار زینت فضلت فهرست موعظت

نعت نعت قربت رحمت قدرت عظمت اکت اکت عت

عزت عزت قوت مروت رعیت مروت عزت عزت

وشت هجرت وشت نصرت بنوت جلیت اذیت

کریک عظمت خیرت خیرت عظمت سلطنت مملکت محکمت

صفت نظرت ذلت العنت عدت مدت حزن صفت

سلطنت طلعت نبوت لغت حقت یقینت حضرت شوکت



بدت نیت کجیت کجیت بیات شکست شکست نیت  
 خطبت کنت شدت طیت رقت نکت نکت طاعت  
 انابت اجابت دعوت شامت کفایت غایت شفاعت  
 شجاعت سلامت سیاق بضاعه قناعت ملالت بهمت  
 کفایت تجارت عمارت کفارت معالجت مراقبت خصوصیت  
 محالیت خیانت اطاعت غایت مهابت مهابت رعایت  
 طرافت طراوت شکایت افت ممانعت مخالفت طراوت  
 ریاست معرفت جبارت شجاعت سخاوت اعادوت  
 سیاحت مباحث ملاحت مزاحمت طراوت  
 ضلالت بطالت رایت خیانت استطاعت فصاحت  
 صلاحیت خسارت غرانت طراوت مشابعت کفایت  
 دقاعت ندانست ولادت سعادت استعانت شفاعت

[illegible]

باب لزال





ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

صاوری و پیر افکر قدر کمر جریاب از اراده عزت روز نوروز  
 نور چرخ از اعجاز ایجاز حجاز طراز ستیزه موزیکه نشین  
 مرکز چرخ انداز نیر به باز قراز تر از گریز انباز طر کتر جبار  
 بر آواز ساز از باب السین نفس نفس ورس ناموس  
 عروس قوس قیاس الماش پاش اساس خیس پاش  
 استیاس خوس افسوس طیش نفیس ملکیش بر جیس  
 قدس پاش طریس باب الشین عرش فرش عیش  
 طیش بیش کیش ریش خریش خوش بوش خوشش  
 ملقه بوش آغوش سیاه گوش نفیس و لکش اکلش  
 آفریش معاش باو اش یکاش جلیش او باش  
 تاش فاش رخاش نفس فاش طیش دیش باب الصاوری  
 شخص شخص شخص غواص فضا ص خاص اخلاص

تقرض مقرض تقرض مقرض

رباط اخلاط توسط محیط خط قط سقط نقطه وسط خط واسطه

خط اب العین مطبع تبریز

ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع ممنوع

الامم طائع طائع طائع مواضع مواضع مواضع

مصاف اعتراف الحقائق خلاف فاف مصاف كفاف

1



اگر اکت عفاف اعراف اسراف صاف ماکون معروف  
 و قوت فلیسوت تصنیف تالین تعین تمکین خریف  
 حرف طریف لطیف نظیف عقیف شریف تلیف  
 شریف کشف زحف صرف حرف کشف کشف  
 وقت تلف صدق فکاف صیف شیف ضیف حیث  
 تصوف تاسف تکلف توقف مولف مضاعف اضفاف

باب الفاف استبرق مستغرق معلق مملق ازرق  
 بیدق فائق لائق صادق حاذق باسق وابق سابق  
 موافق عشق و شق فشق فشق فشق فشق  
 روق فزوق عروق فطق فطق فطق فطق  
 اتفاق فزاق فحاق فحاق فحاق فحاق فحاق  
 فشق فشق فشق فشق فشق فشق فشق فشق

پنجاب کے تہذیبی و ادبی حلقوں میں

[illegible]

9

21

10

10



2

2

14

5

11/25/2011

25

2

10

10

3

1

10

2



آر و شیر با بجان پیکان عریان دودمان خاربندان همدان  
 همدان همدان بجزردان توان امکان خاتمان ارسلان  
 برهان توانان طاقان بجان اعیان پیمان حسین نوشین  
 حسین حسین کین حسین حسین آفرین بالین پوسین  
 قرین کابین حسین حسین حسین حسین زمرین  
 چین چین ماسن چین چین نمکن مودن کودن اینچین  
 شهادن تقابن موزون بوفلون بایون مقرون فریدون  
 ایدون گردون مضمون میمون وارون فنون پیرمون  
 مدفون زبون دودن نمفون آیین طن من  
 ملون مرهن بدن بین یاسمن روزن قراین من  
 پرواخن گزیدن پامیدن نوریدن وزریدن آشفتن  
 فروماندن شافتن شنیدن گرایدن کاهیدن سپردن



بالتفصيل

10

2

1

۱۰۰

3

...

1

...

...

1

12

علم و ادب و احوال و غیره و بر تو نیز و خرد و خرد و با تو با الهام  
 فواکه مایه کافه مراقبه مکاشفه عصاره شگلازه کجاوه واقع باهره دیباچه  
 هرینه طائفه مشاطه آزاده فرومایه معیاره محاسبه شایسته خزانه مضبوطه  
 مجامده نشانه پیمانه تازیانه مفاوضه کلاسه باویه مطایفه راکنده گوشواره  
 فاجره قابله ذراعه داعیه قراضه پاینده نایب مواخذه کتابه اناره محامله  
 مناظره ناصیه منواره لایحه جاوه لاله قباله جباله نتمه طلیعه  
 رقصه نوزده رطله و رجه خطه فتنه خرویه فی اجماله سحریمه حیره کرشمه لایحه  
 شیره کاسه ایامه پیشه پیشه سره نفقه طعمه حیره صخره خرویه فضله غصه  
 سهره هرزه طلیعه شکنجه بوجیه زهره دقیقه بزه قصیده ملاطیه خیره طیره  
 شیره در یوزه برکه افسرده بصره نکوهیده بسته حجبته نفقه حیره زهره بیره







CALL No. { ۸۹۱۵۸۲۲ } س ۲۲ گ ACC. NO. ۱۳۵۰۹  
 AUTHOR سعدی، ابوالفتح الدین شیرازی  
 TITLE گلستان سعدی

Acc. No. ۱۳۵۰۹  
 Class No. ۸۹۱۵۸۲۲ Book No. س ۲۲ گ  
 Author سعدی، ابوالفتح الدین شیرازی  
 Title گلستان سعدی ۱۴

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY

### ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

#### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

